

بزودی پدر این نقش را اشغال میکنند و در تمام مدت طفولیت این نقش به عهد پدر باقی می ماند. با این وصف احساسات نسبت به پدر آمیجی و الاس است و پدر همانقدر که مورد تحسین است، موجب بیم نیز هست.

بیم طهولیت در بلوغ نیز ادامه دارد و فرد بالغ تکلیف خطراتی که زندگی وی را تهدید میکند آشنا می شود؛ او نیز مانند صفی در قبال جهان، ضعیف و به پشتیبانی و حمایتی، نظیر آنچه در سنین اولیه کنار پدر از آن برخوردار می شد، نیازمند است.

بنابر این پس از جشن چهاره این پدر در خاطر خود، که در طهولیت اقتدار بی نهایتی برایش تصور می کرد، وی را بصورت يك و انعمیت و يك الوهیت، یعنی «يك نوع فوق شر تعقی یافته» می نگرد.

**الوهیت** حمایت کننده، رسوا در توتیمسم بصورت يك سلف حیوانی قبول شده است. ولی هنگامیکه خدایان ظاهر می شوند، حیوانات توتیک، حیوانات مقدس آمیخته، بنظر ابراز ودا کاری، برای آنها قربانی میشوند. خدای مذاهب بعد از توتیمسم، همیشه بصورت «پدری نارتمه بسیار رفیع» است. در اینجا نیز، مانند توتیمسم، پسیکامالیز بهمانند گرمی دهد که به سخن معتقدین به خدا، هنگامی که از خدا بصورت پدری سخن می گویند. نظیر توتیمستها هنگامی که از توتیم بصورت سلف خود یاد میکردند. اعتقاد کنیم.

در اطراف همین ایده خدا - پدر است که معتقدین به خدا اصول Cosmogonie خود را ترتیب می دهند. فردمتود به خدا «ایجاد عالم را شبیه تولد خود تصور میکنند». این، پدر مقدس است که از او حفاظت کرده همچون طرز تشبیه امور مجاز و مسوع را بوی می آموزد و تعدیل عرائر را بوی تعلیم کرده، باو فرمان اطاعت از صمیرا اخلاقی می دهد.

اگر استدلال قبلی در خصوص موضوعت قبل نفس مورد قبول افتد، می توان این قانون اخلاقی را نیز بامی از خدا دانست؛ بزبان دیگر مذهب حقیقت را منتها بايك شکل مسخ شده، سامی گویند.

در هر صورت خدا، مانند پدر در خانواده، تشبیه کرده یا پادشاه می دهد. واطمینان به دوستی او، به بشر نیروی می بخشد تا بر حده هر خطری مبارزه کند. بالآخره دعا، که وسیله آن می توان در اراده آسمانی تأثیر داشت، يك قسمت از قدرت مطلقه الهی را برای بشر تامین کند.

بنابر این مذهب در نتیجه احتیاج به قابل تحمل ساختن اضطراب بشر تولید شده است. و در این صورت باید آرا مانند يك «توهم» نامی کرد «يك توهم الراهما»

يك اشتباه نیست . جنبه خاص توهم ، ناشی بودن آن از امیال بشری است. ما يك اعتقاد را ، هنگامی که محرك اساسی آن تحقق يك میل باشد ، توهم می نامیم . هیچ مذهبی با دلایل همراه نیست . «مذهب توهمی است که قدرت خود را در نتیجه استقبال از امیال غریزی ما کسب می کند» . و از این نقطه نظر می توان آنرا با «يك بیماری دماغی که موجب ضلالت حواس است در عین حال يك حالت اختلال مغزی (غیر متعفن) و مسعودی» است ، مقایسه کرد . از يك نقطه نظر دیگر مذهب را می توان با نوروز ابسیوتل قیاس نمود ، بین حرکات مصدع و دائمی نوروتیک ها و تکالیفی که فرد معتقد به خدا وسیله آن ابراز ایمان و خلوص می کند شباهت خاصی وجود دارد . و در هر دو صورت فوق ، تشریفات اجرایی وجود ، و منظور يك رشته حرکات کاملاً جدا از تمام جنبه های حیات و عملیاتی است که با يك دقت و سواس آمیز انجام میگیرد ، و غفلت از کوچکترین اصول آن موجب بیم است . حرکات مصدع دائمی در نظر اول بی معنی بنظر می رسند ، ولی پسبکانبالیز نشان می دهد که منظور از آن نظام احکام و احساساتی است که برای فرد اهمیت عظیمی دارد . ملاحظاتی اخیر شباهت آنها را با تکالیف مذهبی بیشتر نشان می دهد . بنابراین نوروز ابسیوتل يك نوع «مذهب خاص از شکل خارج شده است ؛ و در نتیجه مذهب را می توان بصورت «نوروز ابسیوتل همگانی» توصیف کرد .

مداً خواهیم دید چگونه اصول پسیکولوژی مذهبی موجب شد تا فروید در کشمکش ، که از نقطه نظر جهان خارج و مکر بشر ، مذهب را در مقابل علم قرار داده ، جایگاه خود را مشخص سازد .

## موارد استعمال

### نتایج پزشکی

پسیکانالیز قبل از اینکه صورت يك بررسی وسیع پسیکولوژیك ضمیر متغی را کسب کند، وسیله ای برای مداوای بعضی بیماریهای روانی بود. امروز هم این جنبه را از دست نداده است و مداوای نوروها از موارد استعمال اساسی آنست.

قبل از بررسی جزئیات تکنیکی این تراپوتیک<sup>۱</sup> لازم است ایده های اصلی آنرا، خصوصاً بنا بر مقدمه ای<sup>۲</sup> بر پسیکانالیز تعیین کنیم. در درجه اول «مداوای پسیکانالیتیک فقط عبارت از گفتگو بین بیمار و طبیب است». این موضوع وسیله ای بدست رقبای پسیکانالیز می دهد تا از قاطعیت روشی که محدود به «گفتگوهای ساده» است اظهارشک و تردید کنند. فریاد در این مورد جواب می دهد: «کلمات بدون جزئی از افسون بوده، حتی در زمان فعلی نیز بیشتر قدرت سابق خود را محفوظ دارند. يك بشر وسیله کلمات می تواند هم نوع خود را خوشبخت یا مأیوس سازد. کلمات بسیار مؤثر و برای بشر يك وسیله عمومی نفوذ متقابل است. بنا بر این نباید ارزش استعمال کلمات را در پسیکو تراپی قلیل گرفت».

گفتگوی بین پزشک و مریض چنین است که «بیمار سخن می گوید، وقایع زندگی گذشته و تأثرات فعلی خود را نقل می کند، اظهارشکارت نموده، تمایلات و هیجانات خویش را آشکار می سازد. سپس طبیب سعی در هدایت افکار بیمار کرده، خاطراتش را بر میآورد و دقتش را بسوی بعضی جهات راهنمایی میکند و توضیحاتی با او می دهد و عکس العملها و تعامل با عدم تعامی را که بدین طریق در بیمار ایجاد شده مورد ملاحظه قرار می دهد».

مهمترین ماضای طبیب از بیمار اجرای يك عمل اتو - اوبسرواسیون<sup>۲</sup> است. «ما از بیمار دعوت می کنیم، بدون يك خیال و نظر مخفی، خود را در يك حالت اتو - اوبسرواسیون قرار دهد و از گایه استنباطات درونی که بدینوسیله

۱ - Thérapautique - علاج.

۲ - Auto-observation - ملاحظه و تدبیر در خویش.

کسب می کند از قبیل احساسات، افکار و خاطرات، بدون تغییر در ترتیب زمانی آن ما را مطلع سازد. مخصوصاً بوی توصیف می کنیم بهیچ محرکی که انتخاب یا طرد بعضی استنباطات را - خواه از لحاظ نامطبوع بودن، یا ربط به مسائل شخصی داشتن، یا بوی و عدم اهمیت آن - ممکن است بوی تلقین کند، تسلیم نشود. ما بوی می گوئیم فقط در سطح ضمیر آشکار قرار گیرد و از انتقادات ممکن در آن محیط از هر نوع که هست بیم نداشته باشد. ما با اطمینان می دهیم که موفقیت و خصوصاً مدت مدارا منوط به درجه دقت و صحت او در اجرای این ترتیب اساسی است. است و معمولاً درست همان افکاری که بیشتر شک و مخالفت درونی تولید میکند، دارای موادی است که ما وسیله آن بهتر بکشف ضمیر محفی موفق می شویم.

نخستین گوشه های پسیکا نالیست، وجه تحریک مقاومت بیمار می شود، مریض «ناامان و سائل سعی دارد از اجرای دستورات طیب شاه خالی کند. گناه مدعی است که هیچ ایده، خاطره یا احساسی درک نمی کند و گناه ادعا دارد که تعداد این خاطرات و احساسات قدری زیاد است که اخذ و تشخیص آنها برایش میسر نیست. و در هر حال بینهایت اشکالی می تراشد. اصولاً بیماری که در حفظ یک قسمت روانی بنظور دور نگاه داشتن آن از نفوذ معالجات سعی میکند بسیار نادر است ...

پس از آنکه بالاخره انسان با نیروی پشتکار و انرژی موفق شد اطاعتی در بیمار نسبت به ترتیب تکمیلی و اساسی متد ایجاد کند، مقاومتی که از یک سو منکوب شده، فوراً به زمینه دیگری منتقل می شود در حقیقت یک مقاومت فکری تولید می گردد و با کمک استدلال، مبارزه کرده، مشکلات و عدم احتمالاتی را که یک فکر نورمال، و غیر مطلع، در تئوریهای آنالیسیک تصور میکند میپذیرد. این مقاومتها در نظر آنالیست غیر مستظرفه است. ما از بظاهر حتی آنها مطلعیم و می دانیم دفع این مقارنه ها عمل اساسی آنالیز و فقط قسمتی از کار ما است که اگر بنحو شایسته ای موفق ماجرای آن شویم، حادثی مریض کرده ایم.»

یک واقعه دیگر که پس از پیشرفت گامی امر مدارا ممکن است ایجاد شود و می توان آنرا بصورت آخرین شکل مقاومت بگریست انتقال نامیده میشود. در این مورد مریض، مخصوصاً مریضه «نوحه خاصی به شخص پزشک ابراز می دارد. هر چه متعلق به پزشک است بهیتر از کارهای او جلوه می کند و در نتیجه دقت ویرا از بیمارش سلب می سازد. بیمار خود را هوق العاده پیربان نشان میدهد و مدعی دارد هر موقع که می تواند بشکرات خود را اظهار کند. بالاخره مریض فسیب به ضمیمه «محببت عمیق رشدیدی» ابراز می دارد «که اصولاً با وضع پزشک

فرورد و فروردیسم

و روابط بین آن دو در حریان معالجات فاقد تناسب است. و این ممکن است در صورتیکه مریض يك دختر جوان بازن بدبختی از لحاظ خانواده گی باشد به يك عشق واقعی منتهی شود. بعضی بیماران «ادعا می کنند» که بنا به اعتقاد خودشان، جز عشق وسیله دیگری برای بهبودشان نبوده است، و از بدو معالجات مطلقش بوده اند که رابطه با پزشك معالج، بالاخره، آنچه را زندگی مدتها از آمان دریغ میداشت برایشان فراهم خواهد ساخت. و این «يك انتقال احساسات بر شخص پزشك است». این امر در بیماران مرد نیز اتفاق می افتد؛ منتهی احساسات آنها به هولت اشکال تصعید شده بخود می گیرد.

انتقال را می توان بصورت «نوروزی که تازه تشکیل شده و پس از تغییر شکل، جانشین اولی گردیده است»، تلقی کرد. «کلیه علائم مرضی بیمار مفهوم اولیه خود را از دست می دهد و يك معنی جدید و مربوط به انتقال کسب میکند، یا اینکه فقط سمپتوم‌های باقی میماند که جنب تغییر شکلی را تحمل کرده باشد. فائق آمدن بر این نوروز تصعیدی، یعنی از بین بردن بیماری. این دو نتیجه، در پیرو یکدیگر بدست می آید و پس از وصول به آن عمل تراپوتیک ما خانه پذیرفته است: مردی، که در روابط خود با پزشك، نورمال شده و از هر ذمایدات و افسزده گریخته است، در زندگی عادی خود پس از بودن پزشك نیز همانگونه خواهد بود. لیکن پس از چنداتی از شخص پزشك، دیگر متوجه مفولهای قبلی خود نخواهد شد.

معالجات پسیکانالیتیک باشکستن مقاومت بیمار امتدادات و تحولات ضمیر مخفی را که موجب تعداد زیادی نوروزهای مختلف است، به ضمیر آشکار می آورد. «ما با انتقال ضمیر مخفی به ضمیر آشکار و پس زدگی هارا از بین برده، شرائط موجب تشکیل سمپتومها را معلوم میسازیم و کسمکش واند مرص را به يك مبارزه عادی که بالاخره بطریقی تصعیه خواهد شد، تبدیل می کنیم». سمپتومها، پس از اینکه شرائط آنها در ضمیر مخفی با ضمیر آشکار منتقل شد از بین می روند.

عملی اصلی تراپوتیک ما عبارت از تبدیل ضمیر مخفی به ضمیر آشکار است. و فقط در صورتیکه قادر باین تبدیل باشد مؤثر واقع می شود. بنابراین، مع پسیکانالیتیز جانشین ساختن ضمیر آشکار بجای ضمیر مخفی و تعبیر ضمیر مخفی وسیله ضمیر آشکار است...

يك بیمار روانی پس از شایافتن بشر دیگری می شود، یعنی همانطور که در کیهیات موافق و بدون معالجه می باشد. «حیوة نفسانی بیمار» توسعه

بسیاری یافته ، در مقابل امکان هر نوع بیماری جدید محفوظ می ماند. پزشك ، مخصوصاً با استفاده از تلقین های تربیتی ، کمک به بیمار را ادامه می دهد . بنابراین درست گفته اند که معالجه پسیکانالیتیک يك نوع تربیت بعدی<sup>۱</sup> است پس ، اینکه تراپوتیک فروید را می توان بصورت «رندگی با خدا کتر استفاده از لذت جنسی» خلاصه کرد ، اشتباه محض است . اگر در نوروز « کشمکش لجنو جانهای بین تمایل لیبیدوئی و واپس زدگی جنسی» بین جنبه شهوانی و جنبه اخلاقی او وجود دارد ، تحلیل آن این نیست که یکی از رقبا را برد دیگری فاتح سازیم . با اینوصف پسیکانالیز ، هنگامی که فرد « پس از مبارزه با خود ، توانست حقیقت نائل شود» ، اجازه می دهد که «اخلاقش کمی متفاوت با اخلاق معمول در جامعه باشد» . چون باید توجه داشت که دفاع از کلیه جنبه های «اخلاق جنسی و فرار دادی» اجتماع فعلی و ترتیبان احقانه این اخلاق کهنه و قدیمی ممکن نیست . «مامی توانیم صریحاً با اجتماع بگوئیم که آنچه بنام اخلاق موسوم است بقیمت فدا کاریهائی بیشتر از ارزش خود تمام میشود ، و این شیوه ها از صداقت و عقل حالی است . ما از اظهار انتقادات خود نزد بیماران عهلت نمیکنیم ، ما آنها را عادت می دهیم بدون تمصب به مسائل جنسی مانند سایر مسائل فکر کنند . و هنگامیکه ، پس از اتمام معالجات ، مستقل شده ، شخصاً بمیل خویش بیرون حیوه جنسی بی بند و بار و معرومیت و ریاضت مطلق يك راه حل وسط را انتخاب می کنند ، وجدان ما آسوده است .»

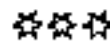
بین پسیکانالیز ، آطور که فوقاً مشروح افتاد ، و Psychiâtrie<sup>۲</sup> (پسی شیاتری) بهمنی معمولی کلمه از لحاظ اصول تفاوتی نیست ، چنانکه بین نسج شناسی<sup>۳</sup> ، مبحث مربوط به سلول ها ، و آناتومی ، مبحث مربوط به اندامهای ساخته شده از تجمع این سلولها ، احتلامی اساسی نمیتوان یافت . ولی پسی شیاتری کلاسیک تا کتون فقط به ضمیر آشکار پرداخته است . «شاید مدت زیادی طول نکشد و همه متوجه شوند که پسی شیاتری واقعاً عملی ، شامل يك معرفت کافی در خصوص تحولات عمیق و نابجود (مربوط به ضمیر مخفی) حیوه نفسانی است» . از طرفی تراپوتیک آنالیتیک ، کاملاً با تراپوتیک هیپنوتیک فرق دارد تراپوتیک اخیر « برای جلوگیری سمپتومها ، از تلقین استفاده کرده ، باینطریق واپس زدگیها را قویت می کند ، و کلیه جریانات و تحولات موجب تشکیل سمپتومها را بحال خود باقی میگذارد در نتیجه بیمار را غیر فعال و بدون تغییر نگاه داشته

۱ - Post-éducation

۲ - مبحث امرای دفاعی

۳ - Histologie

وی را در قبال علل جدید اختلالات مرضی بی دفاع میدارد. برعکس بطوریکه قبلاً دیدیم تراپوتیک پسیکانالیتیک بنوعی علت اصلی مرض راجسته و سپس تلقین را برای جلوگیری از ظهور دوباره آن بکار میبرد. از همین جهت است که می توان آنرا بصورت یک تربیت مهدی نگریست.



در معالجات پسیکانالیتیک ایده های اصلی و مشروح فوق چگونه رعایت میشود؟ پسیکانالیتیک برای مداوا از چه تکنیکی استفاده میکند؟ در اینخصوص می توان در نوشته های مختصر استاد و همچنین در آثار بعضی شاگردانش خاصه ر. دوسوسور و ر. لافورک راهنماییهای متعددی یافت.

فروید در یکی از بررسیهای خود سال ۱۹۲۹ متذکر میشود که در آن هنگام چهار پنجم پسیکانالیتیکهای حرفه ای طبیب بوده اند؛ ولی او برای کسانی که بررسیهایی در زمینه پسیکانالیز انجام داده اند و طبیب هم نبوده اند حق استفاده قائل است. و در میان دسته اخیر دکترهای فلسفه، مدرسین و چند تن زن و چون دارند. البته در مورد اخیر تجارب بسیار در زندگی لازم است. در این تاریخ (۱۹۲۹) پسیکانالیز را در دو انستیتو، یکی در برلین و دیگری در وین، تعلیم میدادند. برای پسیکانالیت شدن تقریباً دو سال تحصیل لازم است.

بجاست، طبیب امراض دماغی که از پسیکانالیز استفاده میکنند خودش قبلاً پسیکانالیزه شود. و این بهترین وسیله ای است که مخصوصاً نقش مهم سکوت پزشک را در اثنای معالجه بوی می فهماند.

از نقطه نظر طبیب هدف پسیکانالیز معالجه هستریکها، مضطربین، کسانی که دائماً در فشار افکار سیاه واقعند، پسیکوپاتیهای؟ که عادتاً دچار اقباضات و رعشه هستند، فوبیها یا جنون های خاص است. پسیکانالیت های محتاط مدعی معالجه دیوانگان زودرس و غیر بایمان هیستری بدن نیستند.

برای موفقیت پسیکانالیز باید آنرا در افراد جوان، که هنوز کپلکس آنها ریشه گیر نشده، یعنی افرادی که سن آنها از پنجاه نگذشته است بکار برد. منتضی است بیمار آن خود طالب شمایافتن باشد؛ و تا اندازه ای تربیت و تعلیم دیده بوده، و در نتیجه استعداد شخصی اتو-آنالیز آن بتواند بطیب کمک کند. بسیار

۱ - Klein schriften

۲ - Psychopathe بیمار روانی

۳ - تحلیل نفس خود

لازم است که پسکانالیست و پسکانالیزه بخوابی بزبانی که آنالیز وسیله آن جریان می‌یابد آشنا باشند، چون دقائق زبان خود نقش مهمی در این مورد بهمه دارد.

معالجات پسکانالیزه همیشه طولانی است و پزشک را مجبور می‌سازد مدت چند هفته یا چندماه روزانه يك ساعت از وقت خود را مصرف يك بیمار سازد، در نتیجه این معالجات بسیار گران تمام می‌شود و بهلاوه مشتری باید از خود پشتکار و نظم نشان دهد.

در این اطاق انتظار و اطاق کار پسکانالیست، باید مضاعف و جوف آن انباشته بوده و از خود مریص برای بستن آن دعوت شود.

در جلسات مربوطه، بیمار بر روی صندلی طولی «en decapitus dorsal» به پشت دراز می‌گردد. طبیب در پشت سرش قرار می‌گیرد و از او تقاضا میکند تا هر چه بخاطرش می‌رسد، حتی اگر در نظرش بی‌معنی، نامطبوع یا خالی از تراکت جلوه کرده کرد، و آسان و ریسمانهم بود زبان آورد. چون حالت مشهور بگفتگوی آزادانه را نیروهای خصوصی شخصیت نابخود ما اداره میکنند. در نتیجه تقاضای دکتر، بیمار باصحاء مغتله عکس‌العمل نشان میدهد؛ گناه، سرگذشت خود را به ترتیب تاریخی آن نقل می‌کند، یا از مشغله‌ای که موجب تشویق احلال اراسب سخن می‌گوید؛ و اغلب نیز سکوت پیشه می‌سازد. می‌توان گفت تقریباً همیشه پس از اراز چند واقعه سکوت برقرار میشود.

پزشک نیز خاموش می‌ماند. این سکوت لچوجانه، که بهسبوت ممکن است تاده دقیقه هم برقرار باشد، بیمار را عصبانی میکند. و در نتیجه او اظهار می‌دارد که این شیوه پسند وی نیست، و دیگر چیزی بخاطرش نمی‌آید. ولی در عین حال نسبت چیزی می‌اندیشد و مبل اراز آنرا ندارد؛ از اینجهه در خصوص شیئی که مقابل حشماس واقع شده، یا باران و یا بد و خوب هوا باجملات مقطع و مکمل‌های متوانی سخن می‌گوید؛ زیرا اینده‌ای که قصد پنهان کردنش دارد درون او را می‌خورد. در اینمواقع گناه به طبیب که خونسرد باقی مانده امانت میکند. ولی در اثر این سکوت شکست خورده، باعتراف متوسل می‌شود. این اعتراف ممکن است تا چند دقیقه یا چند جلسه طول بکشد.

طبیب بخاموسی خود ادامه می‌دهد و مریض گناه بعضی جزئیات سخنان اولیه خود را اصلاح میکند و مقصودی که از بیان آنها داشته، تعریفات می‌کند. عمل آورده و قسمت‌هایی را که از اهمیتش کاسته است کاملاً روشن می‌نماید. سپس مهمی میکند رتبه‌های خود را شرح دهد تا سامع خونسرد خود را متأثر سازد. و بالتبع مدافعت رای ر صورت يك احتیاج کسب میکند. بالاخره بیمار از سکوت



این ناشناس، که وی اسرار خصوصی خود را برایش فاش کرده است و دعوی هیچ محبتی از او نمی بیند خشمگین می شود، و ممکن است به قطع معالجات اظهار علاقه کند. ولی در این لحظه پسیکولوژیک که گاه پس از چند جلسه اتفاق می افتد پزشک برای اولین بار دخالت کرده، به بیمار توضیح می دهد که سرکشی وی طبیعی است و عادتاً در هر مریضی بروز می کند، و دیگر این که اعترافات او وضعش را روشن کرده است، و می توان به نتیجه رسید.

بیمار که از این توجه و محبت د کتر خوشحال شده است، تقصیده او را در خصوص وضع خود می پرسد. آنالیست نیز برای احتراز از بحثهای بیهوده دینا گفتو استیک<sup>۱</sup> جواب می دهد که هنوز مرحله نتیجه گیری نرسیده است؛ و البته قبلاً باید کلیه تمایلات بیمار را مورد بررسی دقیقی قرار دهد.

اگر برای کسب اعترافات ناگهانی و غیر ارادی موقیتی بدست نیاید، پزشک می تواند از بیمار تقاضا کند که مرگنشت و زندگی خود را برایش نقل کند و در این مورد مجبور است بیشتر از قبل دخالت کند؛ مثلاً می تواند بمریض متذکر شود که در فلان مورد نام مخاطبین خود را ذکر کرده یا برعکس. و بعضی منقولات او را تکرار کند، و وی را دو تعقیب کند، همکاری که در ضمن این گفتگو از خاطرش می گذرد تشجیع نماید. در نتیجه این اسلوب غیر مستقیم، اطلاعاتی را که بطور غیر ارادی بدست نیامده بود کسب میکنند.

پس از این که پسیکانالیست بقدر کافی و مشع مواد لازم را تهیه کرد و در پس اشغالات ضعیف آشکار بیمار، تمایلاتی را که بر او مجهولند کشف نمود، بدون اینکه استنتاجات مهم خود را بوی ظاهر سازد می تواند بکثرت تا بلوی پسیکولوژیک یا بزبان دیگر بگونه « طرح ساده کارا کترو لوژیک » را بوی بنماید، و بعضی از تمایلات ناخود وی را برایش آشکار کند. این عمل آشکار ساختن باید در اولین مرحله یکی از جلسات صورت گیرد؛ زیرا قبل از هر چیز مقصود از آن تحریک عکس العمل بیمار است.

بیمار گاه باشدت و حرارت بعضی تذکرات اصلاحی می دهد و در نتیجه بعضی قضایایی که تا آن موقع مجهول مانده روشن می سازد؛ گاه نیز اظهارات پزشک را قبول کرده و مواد جدیدی برای تقویت نظریه پیشنهادی او می آورد.

بعداً، ممکن است آنالیست یک جنبه استنتاج بخود بگیرد. اگر شکل پسیکولوژیک در نظر بیمار درست جلوه کرد، علل حوادث زندگی خود را که تا آن هنگام بر او مجهول بود می فهمد؛ و در نتیجه ماده جدیدی تهیه کرده خود

در تحلیل آن سعی می‌نماید، و احساس آسایش می‌کند.

این ممکن است بهترین لحظه شروع تحلیل رؤیاها باشد، چون این عمل اگر زودتر از موقع آغاز شود ممکن است جزئیات بسیار خصوصی زنده گی بیمار را کشف کرده، طریقت او را از بین ببرد و بدینجهت خطرناک شود. ولی احساس آسایش فوق‌العاده موجب می‌شود که «ریض دو گفتن و ابراز هیچ چیز» تردیدی در او ندارد.

پزشک از بیمار تقاضا می‌کند که رؤیای خود را برایش شرح دهد. پس از خاتمه، از او می‌خواهد که جمله اول اظهارات خود را دوباره در نظر بگیرد و کلیه تصورات و افکاری را که می‌تواند به این تصور رؤیائی منسوب دارد بیان اضافه کند. و در خصوص جملات بعدی نیز به همین نحو رفتار می‌کند. یعنی سعی او برای کشف اینست که آیا بیمار هر دو بار خواب خود را یک وجه بیان می‌کند یا برعکس. پاره اوقات «ریض» در دهه دوم، بعضی جزئیات را فراموش می‌کند؛ و گاه نیز چند تصویر رؤیا را که بدو فراموش کرده بود بخاطر می‌آورد این تجسّمات که سعی به فرار دارند معمولاً بسیار مهم هستند و در ایجاد کمپلکسهای واپس زده بسیار مؤثرند.

پزشک پس از خاتمه کاوش خود، یعنی اطلاع بر تصورات و افکار هرعی بیمار می‌تواند از او سؤال کند که این رؤیا در نظرش مفهومی دارد یا نه. این سؤال خود ممکن است موجب تصورات و افکار دیگری شود. گاه ممکن است یک رؤیای تازه سبب وضوح یک رؤیای قبلی گردد. رویهم رفته تنها بررسی یک رؤیا شاید چند جاسه طول بکشد.

یکی از خصوصیات آنالیز فروید اینست که بیمار را وادار می‌کند تا خاطرات خود را با تمام قدرت آن دوباره زنده کند. معمولاً احساسی که خاطره در آن شناور است قبل از خود خاطره ظاهر میشود و «ریض» در اثر فشار آن خاموش می‌ماند؛ سپس ممکن است مضطرب و هراسان گردد. گاه برمی‌خیزد و حرکات عجیبی از خود نشان می‌دهد؛ و بالاخره در بحرانی از اضطراب و پریشانی و غمخیزد و با کمال واپس زده اش نه‌ودار می‌شود.

این تحلیل تا آنجا آمیز بیمار را راحت کرده، و وی نسبت به پزشک که در آن وقت با او مشاطه می‌نماید، احساس صمیمیت زنده گی احساس می‌کند. و این در آن وقت آسان تر است. البته این احتمال ممکن است در میان او تأثیر کند، و این گاه که بیمار در آن وقت نسبت به پزشک خود را تسلیم می‌کند. ولی سابقاً

دیدیم که اگر محبت بصورت يك احساس عشقی منحرف شود پزشك باید قبل از  
معالجه نهایی بیمار را از آن خلاص کند .

پس از اینکه بیمار تأثرات و زخمهای شدیداً طفولیت ، یعنی موجبات  
انحراف جریان نورمال رشد خویش را کشف کرد و دیگر هیچگونه سمپتومهای  
مرضی از خود ظاهر نساخت معالجه را می توان کامل و مختوم دانست .

پسیکانالیستها ، اختلافاتی را که حتی در جزئیات بین روش آنها ( تکنیکی  
که فوقاً مشروح افتاد ) و تکنیک معالجات روانشناسی کلاسیک وجود دارد ، بفتح  
خود ، تشریح کرده توضیح دهند . دو معالجات اخیر ، پزشك در مقابل مریض ایستاده  
چشمان خود را بچشمان او میدوزد و سعی دارد با سخنان خود وی را وادار به اعتراف  
کند ؛ یا سؤالاتی بمنظور تحریک افکار درویش بمیان می آورد . مریض هم  
سعی می کند فکر پزشك را حسسازند در نتیجه سؤالات و پاسخها در زمینه  
هدیر آشکار جریان می یابد ، و این طریقه پیچیده و بدی برای کشف ضمیر مخفی  
است . زیرادقت فکری تأثرات را ، که بروز آن در ای اهمیت بیماری است ، خشی  
می سازد . در حالیکه اگر طبیب با خاموشی کامل در پس ؛ مانر جای گیرد و بادقت  
مونولوگ منقطع بیمار را ، که سکوت و بظواهرات ، تأثر آمیز موجب قطع آنست  
تعقیب کند شانس وصول به حقیقت بیشتر است .

در حقیقت اگر پسیکانالیز ، خصوصاً از نقطه نظر تشویک ، بصورت يك  
وسيله کاوش مخفی بخود گرفته است ، مورد استعمال اصلی و همیشگی آن معالجه  
نوروزها است .

## نتایج پداگوژیک<sup>۱</sup>

خارج از نقطه نظر طبی، عملی ترین نتایج پسیکانالیز و بهترین آنها در نظر فروید، قسمتهای مربوط به پداگوژی است. وی دو قسمت ششم کثرت‌انسی‌های جدید در خصوص پسیکانالیز بالحن صریحی می‌نویسد: «این امر از اینجهت که دورنمای باشکوهی برای آتی، مجسم می‌سازد، از کلیه سوژه‌هایی که وسیله پسیکانالیز بررسی شده در نظر ما مهمتر است؛ مقصود من استعمال پسیکانالیز در پداگوژی و تربیت نسل آینده است.»

فروید از این که در این زمینه فعالیت نمی‌نموده، اظهار تأسف می‌کند؛ ولی خوشحال است از اینکه دخترش آنا فروید هم خود را در این خصوص مصروف ساخته، بدینوسیله نفس او را جبران خواهد نمود. با اینوصف در کثرت‌انسی‌های جدید... خود بعضی ایده‌های شخصی را در مورد فوق بیان کرده است.

وی بدو آنگاه می‌دهد که پسیکانالیز پس از تدقیق نوروژه‌ها، بطور خاصی متوجه طعولیت شده است. «هر موقع که در انشای معالجه يك نوروژه بالغ موفق بديك علل سمبئومهای او می‌شیم، بدون استثنا به‌راجل اولیه طعولیت اومی‌رسیدیم. شناسائی اتیولوژی؟ بدی، برای فهم مرض و معالجه آن کافی نبود مادر اثر اجبار به شناسائی خصوصیات روانی کودک کی به اصول ریاضی پی‌بردیم که بجز انالیز، هیچ طریق دیگری آنها را بما نیاموخت.»

ماقبلاً تزه‌های فروید را در خصوص میل جنسی طعولیت، انحراف طفل و کمپلکس اودیپ شرح داده‌ایم. «هر کس می‌داند که طفل فاقد اخلاق است؛ هیچگونه ممنوعیت داخلی، مخالف تحریکات متماثل بلذت، در او وجود ندارد. نقشی که بعداً وسیله فوق‌من‌ایضا می‌شود بدو، به‌مهده يك نیروی خارجی، و حا کیمیت والدین است. «فوذ الدین وسیله ابراز محبت، و تهدید به تنبیه تأمین میشود، تنبیهات در نظراطعمال مساوی با فقدان عشق و فی‌الفسد موجب بیم و این ترس واقعی مقدمه بیم آتی از وجدان است.»

سپس ضمیر اخلاقی مربوط به آنچه فروید نام فوق‌من می‌خواند ظاهر می‌شود و موجب آن درونی‌شنی تأثیرات خانوادگی است که بر طفل تعمیل شده است. پس از درونی‌شدن مابع خارجی، فوق‌من جای تقبیه والدین را می‌گیرد.

۱ - تمام Pédagogie

۲ - سبب‌شناسی

و همانطور که سابقاً والدین طفل را مراقبت، راهنمایی و تهدید میکردند این فوق من نیز مراقبت، راهنمایی و تهدید می کند.

بنظر فرزند تئوری فوق من ممکن است دارای نتایج بسیار مفید و گویا باشد. « ما را بمنظور اینکه مریبان خوبی باشیم، بهتر آماده» کند. فوق من « ناشی از يك امر قاطع پسیکولوژی؛ یعنی بستگی طفل به والدین و کپلکس اودیپ است. این دو عامل بسیار بهم مربوط هستند. و نماینده کلیه موانع اخلاقی و همچنین میل به تکامل و خلاصه هر آنچه ما امروز از لحاظ پسیکولوژی، بعنوان عالیترین اصول زندگی می شناسیم، فوق من است. ما با توجه به منبع تولید کننده فوق من به سهولت اساس آنرا خواهیم شناخت. از طرفی هم می دانیم که فوق من ناشی از اعمال نفوذ والدین، مریبان و غیره .. است. اشخاص اخیر معمولاً برای تربیت کودک از دستورات فوق من خود اطاعت کرده، مبارزه بین فوق من و من آنها هر چه باشد، بهمان نسبت به اطفال سختگیری میکنند. آنها مشکلات کودک خود را فراموش نموده، از اینکه اکنون می توانند خویش را با والدین خود، یعنی کسانی که سابقاً محدودیتهای خشن بر آنان تحمیل می کردند، تشبیه نمایند، لذت میبرند. پس، فوق من طفل ناشی از هوش والدین نیست بلکه تصویری از نقش فوق من والدین و بنابراین از همان محتویات، و نماینده سن و کلیه داوریهای ارزشندی است، که بدینصورت در جریان تسلها دوام دارد.

در اینصورت طفل باید «در يك مدت کم، تمدنی را که در عرض هزاران سال تهیه شده در خود تعلیل کند او باید فن تسلط بر غرائز، و توافق خود را با محیط اجتماعی، فرا گرفته، یا به یاد گرفتهش آغاز کند. بنابراین «طعولیت مرحله است که عبور از آن مشکل است. طفل بخود می خود موفق به تعدیل خویش با آنصورت نیست. و لازم است که تربیت سهم عمده ای در آن دارا شود. بنابراین جای تعجب نیست که این امر اغلب بمقصود نهایی خود نرسد».

مریبی باید از دو نفع متباین احتراز کند: یکی ضعف، و دیگری زیاده روی در اعمال زور. «هدف اصلی تربیت اینست که طرز تسلط بر غرائز به طریقی آموخته شود؛ در حقیقت غیر ممکن است بوی آزادی کامل داد، و وی را باطاعت بی مانع از هر گونه تعریبکی مجاز ساخت، البته چنین امری برای روانشناسان اطفال يك آزمایش بر امر است، ولی زندگی والدین را غیر ممکن ساخته، ضرری که فوراً یا بعداً به اطفال می رسد بسیار خواهد بود. بنابراین وظیفه تربیت متنوع ساختن، جلوگیری و دفع است و همیشه نیز در این زمینه فعالیت کرده است. ولی آنالیز بمانشان میدهند که درست همین گونه سر کوبی غرائز علت توروژهاست بنابراین تربیت باید راه خود را بین چاه بی قیدی و چاله ممنوعیت اختیار کند. و

اگر این مسئله قابل تحلیل نیست مقتضی است که اوپتیوموم (optimum) این تربیت یعنی طریقی که مفیدتر و کمتر خطرناک است جستجو کرد و بزبان دیگر آنچه که باید ممنوع شود مشخص کرد و سپس راجع به موقع و وسیله تحمل این ممنوعیت تصمیم گرفت. باضافه نباید فراموش کرد که سوژه های مختلف دارای استعدادات جسمی و روحی مختلف هستند و روش مربی نسبت به تمام اطفال نباید یکی باشد. تحقیق در این مورد نشان می دهد که نا امروز تربیت وظیفه خود را به بهترین وضعی انجام داده، برای اطفال تولید مزاحمت بسیار کرده است. شناسایی خصوصیات جسمی و روانی طفل، و توانایی به حدس زدن جریانات روحیه غیر کامل او وسیله بعضی شانه ها، و ابراز یک عشق شایسته و بی اغراق بوی با حفظ آمریت لازم، عمل مشکلی است که برعهده مربی قرار دارد.

هن طفل، که ضعیف و ناقص است مورد تصادمات متعدد و تأثرات شدید واقع میشود. «و فقط در اثر واپس زدگی می تواند در قبال حمله تأثرات از خود دفاع کند. بنابراین از همان طفولیت استعداد اختلالات بعدی و بیماریهای آتی به وجود می آید.

در اغلب اطفال، و بطور یقین در کلیه بیماران آئینده از همان طفولیت و قبل از بلوغ بعضی اختلالات نوروتیک ملاحظه می شود که والدین و پزشکان نباید آنرا با سهل انگاری تلفی کنند. در این مورد بهتر است اطفال تحت درمان پسیکانالیتیک قرار گیرند. و مخصوصاً این عمل باید بوسیله پسیکانالیستهای زن صورت گیرد. به علاوه برای این منظور باید در تکنیک پسیکانالیز تهدیل کافی رهایت شود. مثلاً روش گمتگوی آزاد در اینجا فاقد نتیجه است؛ و انتقال نمی تواند نقش مهمی داشته باشد. ولی در هر صورت «موفقیت کامل و مداوم است». بجا است کلیه اطفال، حتی آنها که دارای مرمهای مرضی نیستند، از نقطه نظر احتیاط تحت چنین درمانی قرار گیرند. همین عمل پروفیلاکتیک برای کلیه مریضان آتیه نیز لازمست. از طرفی، والدینی که خود تحت این درمان واقع شوند «از نقائص تربیت شخص خود آگاه خواهند شد. و از آن بیمه تفاقم بیشتری در قبال اطفال خود نشان دادند، آنها را، از رنجهایی که شخصاً تحمل کرده اند، معاف خواهند داشت».

بالاخره این مسئله مورد نظر واقع می شود که آیا «تربیت پسیکانالیتیک» الزاماً مضار است یا نه ایالات عمومی کلیه سیستمهای تربیتی قبلی است و به توافق طفل با آن مرتب اجتماعی عمیق بدون در نظر گرفتن ارزش و آتیه احتمالی آن اعتراض می کند؛ و آیا نباید «به نفس تشکیلات اجتماعی فعلی معتقد بود»؟ آیا نباید با

«قراردادهای اجتماعی سابق» مخالفت ورزید؟ فریود خود معتقد است که نقش پسیکانالیز نباید این باشد و «سرکشی اطفال از هر نقطه نظر قابل تأسف است. منظور اصلی از تربیت پسیکانالیزیک حفظ عبارت از اینست که اطفال را تا حد مقدور سالم و قادر به فعالیت سازد.» با اینوصف استاد اضافه میکند: «عوامل انقلابی موجود در پسیکانالیز بقدری است که میتوان اطمینان داشت طعل تربیت شده وسیله پسیکانالیز، بعدها جنبه عکس العمل و فشار بخود اختیار نخواهد کرد.»

علاقة فریود به مسائل پداگوژیک، میزان اهمیتی را که وی برای کلیه مسائل مربوط به طفل قائل است، نشان می دهد.

او در این مورد، در علم خوابها می نویسد: «آیاتنها وسیله رسیدن به بقاء ابدی، بچه داشتن نیست؟»

## يك تصوير عمومى

فروید در قسمت دوم از حیوة خود ، پس از ۱۹۱۴ راضى شد ، تمايلى كه در وجود او « مدتىها منكبوب بود ، يعنى ميل به اندیشه و تفكر » را اقناع كند .  
بنابراين با تر كيب ديدهاى مختلف ، تحليلات قبلى خود را بروى كائنات ، بشرو  
نوع بشر توسعه داد .



## کائنات

فر وید، در ۱۹۳۲، در هفتمین و آخرین قسمت کتاب **گشرا نسهای جدید در خصوص پسیکانالیز، مفهوم کائنات** رانعت عنوان «Weltanschauung» مورد بحث قرار داد. بعضی از آینده های این فصل، با نثری که در سال ۱۹۲۷ در کتاب **آینده يك توهم** توسط وی مورد دقت و بررسی وسیعی واقع شد، ربط بسیار دارد.

مفهومى از جهان عارت از يك بنای فکری است که قادر است کلیه مسائل حیوة ما را بنا بر يك اصل واحد تحلیل کند. این مفهوم پاسخی برای تمام مسائل ممکن است و توسط آن می توان کلیه جنبه های مورد نظر را در يك مکان مشخص معین ساخت. همه مردم سعی دارند چنین تظاهری از جهان برای خود ترتیب دهند و این خود امری طبیعی و از آینده الهای آنها است. در نتیجه اعتقاد شدیدی که در این مورد دارند خود را در زندگی آسوده تر احساس کرده، می دانند سویی چه چیز متما یلند و به چه طریق می توانند احساسات و علائق خود را با نافع بیشتری راهنمایی کنند. «پسیکانالیز، پسیکولوژی ضمیر معطی، پسیکولوژی اعماق، شعبه ای از پسیکولوژی و بنا بر این خود يك علم است. تنها مفهوم کائنات که مورد موافقت او است، مفهومی ناشی از علوم فعلی است. بآیند فوراً قبول کنیم که اکنون علم بسیار ضعیف تر از آن است تا راه حل کلیه مسائل را با بیاموزد. بنا بر این پسیکانالیز خود را با آنچه تاکنون شباحته شده محدود می کند. «الته، او اصل وحدت را در مورد تعریف جهان می پذیرد، منتهی بصورت برنامه ای که اجرای آن به مردم محول شده است. و مدعی است که شاسانی جهان فقط از طریق يك فعالیت فکری، جستجوهای دقیق و کارشهایی که شدیداً بحث کنترل واقع شده باشد میسر می شود.» علم ناشی از تجلی، تعهدس و الهام نیست (ظاهراً فر وید کلمه اخیر را به معنای **برگسوزن** استعمال نکرده است). علم ساخته شده عقل است؛ و از طرفی «دادگاه فوق عقل نیز وجود ندارد. و هیچ چیز قادر نیست برای مدتی طولانی با عقل و تجربه مقاومت ورزد.»

«تفکر علمی، در اصل، با تفکر معمولی و عادی که ما، اعم از معتقد یا غیر معتقد (بغدا و منذهب) در کیفیات مختلف زندگی خود بکار می بریم هر قی ندارد. تنها امتیاز آن چند کارا کتر خاص است، مثل، بررسی اشیاء بدون هیچ مادی و آبی، و کوشش برای حذف دقیقانه کلیه نظریات شخصی و هر گونه نورد با نرات»

تفکر علمی و اقامت مستدرکات حسی را که باین طریق استنتاج می کنند، تحت کنترل قرار داده ، مستدرکات جدیدی را که از طرق عادی تهیه آنها مشکل است برای خود تحصیل کرده دو آزمایشات عمداً مختلف، شرائط تجارب تازه خود را بررسی می نماید . و بالاخره کلیه کوششهای آن در جهت توافق با واقعیت یعنی آنچه که خارج و مستقل از ما است ، و بموجب تجربه ، تحقق یابا کامی تمایلات ما را تعیین می کنند . واقع است .

ما این توافق باجهان واقعی خارج را حقیقت می نامیم . و این مقصود و هدف مورد نظر هر فعل علمی و حشی اعمالیست که فاقد ارزش عملی است .  
بدون شك « بازجوییهای ما معمای جهان را ، آهسته آهسته کشف خواهد کرد . با اینوصف فعالیتهای علمی تنها راهی است که می تواند ما را به شناسایی واقعیت خارجی رهبری نماید »

مخالفین ، اعتراض می کنند که برقی علم بسیار بطشی و استنتاجات آن موثقی است . و حقیقت امروزی ، فردا جای خود را به حقیقت دیگر خواهد سپرد ، که آنهم زود گذر است . « سلب این حقیقت بزبان دیگر تازه ترین اشتباهات است . »

البته علم « هنوز بسیار جوان » و در میان فعالیتهای مختلف شریکی از آنها ایست که خیلی دیر توسعه یافته » ، و بدیهی است که ترقی آن آهسته و بزحمت انجام می گیرد . ولی « این فکر که علم قدمهای لرزان خود را کور کورانه از تجربه ای به تجربه دیگر می برد ، یا اینکه بتعویض اشتباهی با اشتباه دیگر عادت کرده است خطای بزرگی است . معمولاً علم شبیه هنرمندی است که طرح مجسمه خود را با گل رس تنظیم کرده و لاینقطع کار دک او به مالیت مسنول است ، یعنی آنگدر حذف و اضافه می کند تا اینکه شباهت منظور را باشیئی که دیده یا تصور نموده ، بدست می آورد . »

« استعماله افکار علمی ، تحول و ترقی است ، نه تخریب و از بین رفتگی . قانونی که قبلاً دارای يك ارزش عمومی بوده است ، بصورت يك امر خصوصی تغییر کرده ، در عین حال ارزش قانونی مقبول تری کسب می کند ؛ یا اینکه زمینه آن وسیله قانون دیگری که بعداً کشف می شود ، معنود شده با نتیجه يك قرابت کلی با حقیقت ، جای خود را بدیگری ، که توافق آن با واقعیت دقیق تر است و خود نیز شوبه خود باید منتظر تکامل دیگری باشد ، می سپارد . » مادر قدیمی ترین و تحول پذیرفته ترین علوم « يك هسته معرفت مطمئن و تعریباً لایتغیر مشاهده می کنیم . »  
فروید با امتداد دفاع خود از علم ، که آتیة يك توهم را نیز از آن نتیجه می گیرد ، دلائلی را که ما برای اعتماد به ارزش روحیه خود در مورد

شناسایی کائنات در دست داریم می‌شمارد: « اول ، اورگانیزاسیون یا دستگاه نفسانی مافقط در نتیجه سعی بمنظور فهم جهان خارج توسعه یافته، سپس مجبور شده است اساس و چوب بست خود را تا در جایی با آن توافق دهد . دوم ، دستگاه نفسانی ما خود يك قسمت از شای کائناتی است که ماسمی در فهم آن می‌کنیم و در واقع نیز برای باز جوئی ما آماده است. سوم اگر ما علم را مجبور کنیم جهان را، بموجب تریبی که شخصاً بنا بر کارا کتر خاص اورگانیزاسیون خود خواهان آنیم، بمانشان دهد، عمل آنرا کاملاً محدود کرده ایم .

چهارم، نتایج نهائی علم، بسبب طریق کسب آنها ، فقط محدود به شرایط اورگانیزاسیون مانبوده ، بلکه آنچه بر اورگانیزاسیون ما تأثیر داشته نیز بر آنها مؤثر بوده است . و بالاخره ، رعایت معنای ماهیت کائنات بصورت مستقل از ماشین استرواک نسانی ما، يك عزلت فکری خالی و عاری از مع عملی است. خیر ، علم امروزی ما توهم نیست . توهم اینست که ما تصور کنیم چیزی که علم بمانی دهد می‌توانیم از جای دیگر تهیه کنیم .

این فکر که جستجوهای اسلوبی علم بنهائی ممکن است مفهوم رضایت بخشی از جهان برای ما تهیه کند در قرون قبل تقریباً مورد قبول عموم بود . « و این برای معاصرین ما ماند که ضرورانه اعتراض نموده ، ادعا کنند که چنین مفهومی کوتاه فکرا نه و نا امیدانه است و نه با مقتضیات روح سروکار دارد و نه با احتیاجات روانی بشر متوافق است» ، برای تمام بیشتر در این مورد باید سایر فعالیتهای نسانی بشر از قبیل هنر ، فلسفه ، مذهب را هم ردیف علم ساخت. بشر می‌تواند ، بین استنتاجات مختلف آنها باآرادی یکی را انتخاب کند . « این فکری بسیار جالب، بی‌تعصب ، وسیع و عاری از عقاید بی‌اساس و کوتاه فکرا نه است .»

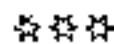
فریود می‌گوید در این مورد وجود « يك تظاهر ضد علمی از جهان» ممکن نیست؛ و « حقیقت نمی‌تواند بی‌تعصب باشد» ، زیرا « نمی‌تواند سازش یا محدودیتی پذیرد .»

از سه نیرویی که در صدد اشغال زمینه علم هستند، هنر از همه بی‌تعرض تر است . زیرا « او ادعایی جزوهم بودن ندارد و بجز بعض اشخاص که بنا به معروف مملوگ آن شده‌اند، هنرمند هرگز قصد حمله به واقعیت نمی‌کند .»

فلسفه نیز گاه خویش را بصورت علم معرفی کرده؛ و بعض اوقات نیز متدهای خود را از علم بقرض می‌گیرد. ولی « با چسیستن به اوهام و ادعای تنظیم يك تابلوی قابل قبولی نفس از جهان - یعنی ادعایی که ترقیات تازه معرفت بشر، بی‌اساس بودن آنرا ثابت می‌نماید - خود را از علم دور می‌سازد . از نقطه نظر

روش، نیز فلسفه با انحراف در ارزش واقعی متعلق و ناپذیرش واقعت سایر منابع معرفت از قبیل، مثلا: الهام، حویشتن به بیراهه میافکند اغلب انسان مجبور میشود این سخن هائری هاینه شاعر آلمانی را مورد تأیید قرار دهد، که درباره فیلسوف می‌گفت: او، باشب کلاه‌ورژنده‌های لباس‌خانه‌اش، سوراخهای بنای کائنات را همی‌گیرد. در صورت «فلسفه» هیچ هوذی بر توده ندارد و حتی از میان کسانی که گروه کوچک روشن‌مکران را تشکیل می‌دهند، تعداد بسیار معدودی را بخود هلاقت می‌سازد.

در میان نیروهایی که مخالف علم اند «تنها مذهب خطرناک است». زیرا «مذهب بر، ی‌عطیمی است که قویترین احساسات بشر را در اختیار دارد» فروید پس از ملاحظه اختلاف بین استدراک مذهبی و استدراک علمی، خود را مجبور به انتخاب یکی از آنها دید؛ و باصراحت مؤثری اعلام داشت: «هر چند پسیکامالیز عادت به چابداری و مبارزه ندارد، با اینوصف مادران مشاخره در انتخاب چپه خود تردید نمی‌ورزیم». سپس از مفهوم علمی کائنات، دفاع کرده، با شدت مذهب را مورد انتقاد قرار می‌دهد.



فروید نشان می‌دهد که چگونه مفهوم مذهبی جهان در اثر حمله افکار علمی، که «مذهب قادر مقاومت با آن نیست» «سرنگون» شده است؛ بدین طریق که بدو معجزات ایجاد تعجب و عدم اعتقاد کردن و سپس گم‌های مربوط به خلقت جهان از بین رفت. سپس معلوم شد که نوشته‌های مقدس مملو از اضافات و اضداد است. «اصاح» بررسی فیاسی میستمهای مختلف مذهبی و تأثیر ناشی از انحصار طلسمی و تعصب متقابل آنها نیز نقشی در این مورد ایفاء کردند. در قرون سائمه، مهدین مذاهب زیدگی کوتاهی داشتند، و از اینچپته موقع مناسب برایشان فراهم بود که فوراً روند «و در خصوص حیوة آتیه - بعد از این جهان - تحقیقات شخصی بعمل آرند» !!

سپس علم، خود را بخاطر انداخت و مهمترین عناصر استدراک مذهبی، ایده حیات و تبرک موعود به بشر در عوض اطاعت از قوای اخلاقی را مورد بررسی قرار داد. در نتیجه وجود يك عدالت تاب و يك مهرجهایی، یعنی دو امر غیر قابل سازش با یکدیگر مورد سوء ظن واقع شد؛ قبول این مسئله مشکل است که در کائنات نیروی مملو از رحمت برای همه وجود داشته، قصد داشته باشد تمام مسائل مربوط با افراد را حسن حتام بعهد. در حالیکه زمین لرزه، طوفان و درحانه‌ها و حریق، بین مردم بافصلیت و پرهزگار، و اشرار و بی‌دینان فرق نمی‌پند. جاییکه طبیعت بی‌روح نیز دخالتی نداشته و سر نوشت بشر بسته به

روابط او با همه نوعان است، هرگز ترتیبی وجود ندارد که بموجب آن به فضیلت پادشاه داده شود و نتیجه شرارت تنبیه باشد».

در این هنگام پسیکانالیز در حالت کرده بدون اینکه قصد اصلاح مذهب او داشته باشد، فعالیت خود را به تنظیم شانس‌نیمهای ما در این مورد محدود می‌سازد و بنا بر استنتاج آن مذهب توهمی است، ناشی از امیال طفولیت که در سنین بلوغ باقی می‌ماند و بنا بر این یک نوع نوروز چهارم است.

تسلای روحی مذهب نقش ماده مخدری را ایفا می‌کند، با این وصف پس از هزاران سال حکومت بر اجتماعات بشر، به خوشبخت ساختن مردم قادر نیامده است و اکثریت مؤمنین بآن در هیچ تاریخی، در گذشته روی خوشبختی ندیده‌اند. امروز تعداد ناراضیان از آن، سیران وحشت آوری بالغ شده است.

در ازمنه‌ای هم که مذهب حکومت مطلق داشته، مردم آنقدرها اهل اخلاق و پرهیزگاری نبوده‌اند. بلکه «همیشه سعی داشته‌اند دستورات و قوانین مذهبی را بصورتی تغییر دهند که دارای مفهوم خارجی، و اصلی باشد. در نتیجه مقصود اصلی این دستورات را تعریف کرده‌اند. کشیشان هم که عمل آنها دقت و نظارت در اجرای اصول مذهبی بود، تقریباً با آنها همدست بودند. مهربانی خدا الی‌رأماً با پستی عدالت وی را خشنی کند، در نتیجه گناه را مرتکب شده، سپس به هدیه، یا استغفار متوسل می‌شدند و در اینموقع باز هم بارتکاب گناه دیگری آزاد بودند. حتی عرفان روس معتقد بود که استفاده از کلیه مواهب لطف خدایی، مستلزم ارتکاب گناه است؛ و بنا بر این گناه، برای خداوند انرا مطبوعی است.»

اطاعت از قوانین اخلاقی و اجتماعی را با اعتقاد بخدا ارتباط دادن، امر خطرناکی است. بهتر است مردم را متوجه کرد که این ترتیبات (اطاعت از قوانین اجتماعی) برای اجتماع بشر لازم و ضروری است؛ و عوض تخریب، بجا است آنها را از لحاظ منافع همگانی ترمیم کرد.

بالاخره باید معترف بود که «جبر نیرومند مذهبی فکر» سدی در قبال فعالیت آزادانه ذکاوت است. «درست به تناقض هم‌انگیزیکه بین فکر پر تشعشع یک طفل سالم و ضعیف مغزی یک بالغ متوسط وجود دارد بیندیشید» آیا تربیت مذهبی از بسیاری جهات علت اصلی این اثر مردگی نیست؟ بطور می‌توان انتظار داشت اشخاصی که تحت نفوذ منوعیتهای فکری واقع هستند، باین ابدال وسیع

که در پسیکولوژی طراوت فکری نامیده می‌شود، تأمل آیند»

می‌توان امید داشت که بالاخره روزی این طراوت فکری تحقق یابد. «پی‌گمان زمان طراوت فکری بسیار بعید است» ولی به یقین فاصله‌ای که ما را

از آن جدا می‌کند، می‌نهایت نیست. این یکی از نقاط معدودی است که از نقطه نظر آینده بشر می‌توان بآن خوشبین بود؛ معذک باید توجه داشت که این امر کم‌اهمیتی نیست. « سپس، فروید خطاب به معتمدین خدا اضافه می‌کند: «چون طراوت فکری نیز منظورش برادری خلق و تخفیف آلام است و قصد وصول به همان هدفها، که خدای شما به شما وعده کرده است، دارد بنابراین حق داریم بگوئیم که مشاجره ما موقتی است و هرگز غیر قابل حل نمی‌تواند باشد. ما همه یک امید داریم، ولی شما بسیاری حوصله، بر توقع و - چرا پنهان کنیم - منور تر از من و امثال من هستید. شما می‌خواهید سعادت فوراً پس از مرگ آغاز شود و میل ندارید از ادعاهای فردی صرف نظر کنید. « ما می‌دانیم که بهیچوجه انتظار «هیچگونه چیران» نباید داشته باشیم و امیال و خواسته‌های ما «کم کم» در یک آتیه غیر قابل پیش بینی و برای فرزندان نسل‌های دیگر «تحقق خواهد یافت.

فروید همچنان خطاب به متدینین ادامه می‌دهد: «دین در نتیجه یک رشد معنوم و بی‌رحمانه، بفراموشی سپرده خواهد شد، و مادر لعظاظ فدلی درست در همان مرحله تحول قرار داریم». - «جهان شما درهم خواهد ریخت و براینان جز ناامیدی نسبت به تمدن و آینده بشر، چیز دیگری باقی نخواهد ماند.»

ما، برعکس، «چون آماده صرف نظر کردن قسمتی از خواسته‌های کودکانه خود هستیم، اگر بعضی امیدهای مان نیز وهم و خیال در آید، می‌توانیم آنرا تحمل کنیم. و بخاطر این امر یکباره از حیوة، جهان و مایهها ناامید می‌شویم.»  
 یقیناً بشر، با صرف نظر کردن از اوهام مذهبی، و بقول هانری هایینه و آگنار کردن آسمان «به ورشتگان و پرندهگان»، در وضع مشکلی قرار خواهد گرفت؛ او مجبور خواهد شد که به بیچارگی و حقارت خود در کائنات اقرار کند؛ او دیگر مرکز خلقت و هدف مواظبت‌های محبت آمیز یک پروردگار مهربان نخواهد بود؛ او خود را شبیه طعلی خواهد دید که منزل پدری و آسایش و گرم گرمی آنرا ترک گفته باشد. ولی بالاخره باید از مرحله کودک کی گذشت، بشر همیشه می‌تواند یک کودک بماند و عاقبت باید در این جهان معالفا و پر اشکال به مبارزه پردازد و بالاخره تربیت بمنظور وصول به واقعیت را تحصیل کند».

در اینجا باید صفات بشر را در قبال کائنات، هنگامی که از قید اوهام مذهبی آزاد شده باشد، توصیف کرد. چنین بشری «فقط به نیروی شخصی خود» متکی خواهد بود و راه «استفاده از آن را چنانکه شاید، فرا خواهد گرفت».

و باین منظور از هلم که ترقی آن موجب فزونی نیروی انسانی است، کمک خواهد گرفت و سعی خواهد کرد «زمین کوچک خود را پرورش دهد، بدون شک بشر با سلب امید از ماوراء طبیعت، و در اثر تمرکز کلیه انرژیهای آزادشده خود بر حیات دنیوی، موفق خواهد شد زندگی را بر همه قابل تحمل کند، و دیگر در آن هنگام تمدن هیچکس را با فشار خود خرد نخواهد کرد» مرگ و سایر احتیاجات طبیعی نیز عادی خواهد شد و «بشر طریق تحمل و تسلیم در قبال آنها را خواهد آموخت».

با این صورت تسلیم در قبال امر ناگزیر در مفهوم فرویدی کائنات نیز - مانند سایر دگریشهای بزرگ حکما و دوستان حکمت، یعنی فلاسفه - ظاهر میگردد.

## بشر

در سال ۱۹۱۸ - ۱۹۱۶ فروید در فصل جالبی از مقدمه ای بر پسیکانالیز اکتشافات پمپی را که موجب فروتنی بیشتر بشر در قبال کائنات خواهد شد و پسیکانالیز نیز در آن سهمی خواهد داشت چنین بیان می کند. «در جریان قرون متمادی، علم دو لطمه بزرگ به غرور احقانه بشر وارد ساخت. بار اول به او نشان داد که زمین به تنها مرکز کائنات نیست، بلکه ذره بی مقدار دستگامی است که حدس عظمت آن نیز برای ما مشکل است. این اولین استدلال با اینکه علوم قدیمه مصری هم چیزی شبیه باین گفته بودند، برای ما، بانام کوپرنیک همراه است.

کاوشهای بیولوژیک نیز، هنگامی که ادعای امتیاز بشر را در جهان خلقت باطل ساخت و او را از اخلاف حیوان معرفی کرده، عدم اهدام طبیعت حیوانی او را اثبات نمود لطمه دوم را به بشر وارد ساخت. این تحول آخر در ایام علمی، در پیرویه مالیتهای چارلز داروین و والاس و حاشینان آنها اتفاق افتاد. و مواجهه با مقاومت بسیار شدید معاصرین شد. لطمه سوم را نیز کارش های پسیکولوژیک کمونی بر خود پرستی جنون آمیز بشروارد خواهد ساخت چون به هن نشان خواهد داد که وی صاحب اختیار خواهش نیست و از جریانات خارج از ضمیر آشکار یعنی، حیوة روانی خود اطلاعاتی بسیار مادر و جزئی دارد» بنابراین به سه تعقیبات Cosmologique<sup>۱</sup> و Biologique<sup>۲</sup> یک تعقیب Psychologique نیز اضافه می شود. «همینا» پسیکانالیزستها اولین و تنها کسانی که موجب این تواضع و تعمق در نفس شده اند نیستند. ولی بقیه وظیفه یک دفاع پر حرارت از نقطه نظر مزبور و پشتیبانی آن با مواد تجربی قابل فهم عامه به پمده آنها است. و برای همین یک شورش همگانی بر ضد علم مابرخاسته و در این پیکار کلیه ترقیبات فراکت اصولی زیر پای مانده است و چنان محالمتی آغاز شده که سراسر عوابع یک منطق بی طرف را نیز متزلزل کرده است.»

در جریان متاجرات ناشی از پسیکانالیز مهمترین نکوهش نسبت باین علم جدید، عدم اعتنای وی به عالیترین خواص بشر، بود فروید در اثری نام هن و نفس که در ۱۹۲۳ اسشار داد و ایده هایش را نسبت به بشر در آن روشن

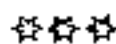
۱ - مربوط به تکوین عالم

۲ - مربوط به تربیت انسانی



کرد، نگویش فوق را جواب گفت .

بنابعد فروید نگویش به بهانه عدم اعتنا به عالیترین جنبه‌های حیوة بشر، يك بی‌انصافی مضاعف است : یکی از نقطه نظر تاریخ، زیرا پس‌کامالیزم، بانجریه واپس زدگی همیشه نقش مهمی برای تمایلات اخلاقی استیک ملحوظ داشته است. و دیگری از لحاظ اسلوب، چون « کاوشهای پس‌کامالینیک بهیچوجه شباهتی بایک سیستم فلسفی نداشت و دارای يك دکترین کامل و نهائی نبود. بلکه مجبور بود، بمنظور يك تشریح انالیتیک پدیده‌های عادی یا غیر عادی، تدریجاً درصدد فهم پیچیدگیهای روانی برآید. در اینصورت ما در انمای بررسی عناصر واپس زده حیوة روانی بهیچوجه نمیتوانستیم در اضطراب و دلواپسی کسیکه میخواهند، بهرقیمت ممکن، تمامیت جسمه‌های عالی و ممتاز روح بشر را حفظ کنند، شرکت داشته باشیم». ولی باترتیب يك نظر ترکیبی و کلی از بشر، می‌توان این اضطراب را تخفیف داد .



فروید سه عامل نفسی (es) ، من (ich) و فوق من (Uber - ich) یا من ایده‌آل، یا ایده‌آل من (ich - idéal) را در فرد بشر تشخیص میدهد. نفس يك عامل نابخود (i. c.) است. و مستقیماً نمی‌توان آنرا شناخت و اساس موارد و بازمانده‌های فلسفی در آن محفوظ است. همچنین غرائز و محرکات غریزی و عشقی؛ از قبیل غریزه بقا و غریزه جنسی، منبع احتیاجات اروتیک (غرائز بقا و جماع را می‌توان eros نامید) و اضافه غریزه مرگ که خواهان تبدیل زنده به بی‌جان و عامل تعدی و تخریب است، در آن وجود دارد علی‌رغم این تمایل نفس، برای لببندو که شامل کلیه اشکال عشق و علاقه است، مخزن بزرگی است .



در اطراف نفس، عامل من وجود دارد که تقریباً مانند پوست تنم مرغ اطراف آنرا پوشانده است. ضمیر آشکار «سطح خارجی دستگاه روانی را تشکیل می‌دهد». و حد بین جهان خارج و حیوة داخلی است. مکان وی در پوسته مغزی و در محیطی ترین و خارجی ترین قشر مغز قرار دارد. من قبل از هر چیز يك واحد بدنی است و نه تنها کاملاً در سطح خارجی واقع است، بلکه ماهیت آن نیز شبیه انعکاس يك سطح خارجی است « بنابراین بدن يك فرد، و قبل از همه، سطح خارجی آن منبعی است که مستند و محرکات خارجی و داخلی از آن ناشی می‌شود .

« رابطه استدرک با من، نظیر رابطه غریزه و محرک غریزی است با

نفس. « اصولاً مستدرکات خارجی و همچنین تاثرات و احساسات داخلی، خاصه احساسات ناشی از لذت و رنج، مربوط به ضمیر آشکار هستند. » « خاطرات Mnémique »، یعنی خاطرات محفوظ در حافظه نیز، ممکن است جزء ضمیر آشکار در آیند. اغلب این خاطرات Mnémique که در گذشته به صورت استدراک و خصوصاً استدراک سمعی بوده اند (و چون کلمه محفوظ چیزی جز خاطره Mnémique کلمه مسموع است) دارای تظاهرات زبانی و بیانی هستند. وسیله ارتباط با تظاهرات بیانی مربوطه می توان ضمیر مخفی را به ضمیر مجاور و بالتبع به ضمیر آشکار آورد. عناصر واپس زده در نفس در نتیجه مقاومت از من دور هستند، عمل نجزیه با استفاده از خاطرات بیانی که در حقیقت واسطه ای هستند می تواند آنها را به ضمیر مجاور بیاورد.

من بلك عمل مهم دیگر نیز دارد؛ یعنی « مجاری تحریک را کنترل می کند. من را در روابط خود با نفس می توان شبیه اسب سواری دانست که مجبور به تسلط بر نیروی زیاد اسب است؛ با این فرق که راكب اسب را با نیروی شخصی، و من این عمل را وسیله قدرتی که از جای دیگر بهاریت گرفته انجام می دهند. این قیاس دامنه ای وسیع می جوید و همانطور که اسب سواراگر نخواهد از اسب جدا شود، اغلب مجبور است حیوان را همان راهی که می خواهد هدایت کند، من نیز اغلب اراده نفس را عملی می سازد، چنانکه گویی اراده خود او است.»

معدلك به شرعادت شده است که عمل و استدلال را به من منسوب کنند و نفس را مطیع هوسها و عشفها دانند. « من، در اثر روابط خود با جهان استدراک جانشینی تحولات روانی را در زمان های مختلف منظم کرده، آنها را با واقعیت مقابله می کند. من مداخلات دادن تحولات فکری، مشارهای محرک را تعدیل و راههای مربوط به Motiilité<sup>۱</sup> را کنترل می کند. » و در حالیکه نفس تحت تسلط اصل لذت قرار دارد، من ممکن است در صدد بروز کردن اصل واقعیت که موجب توجه اجباری به واقعیات موجود است، بر آید. ولی اغلب این سلطان مشروطه در مخالفت با رأی پارلمان تردیده می ورزد. اکثر اوقات من رماری « کاللا» معنی دارد و نیروهای ناشناسی که خارج از حیطه قدرت ما هستند، بر ما مسلط می شوند.»

در اینجا فروید این جمله معمولی و رایج فرانسوی را بعنوان مثال ذکر

می کند: « C'était plus fort que moi »<sup>۲</sup>

۱ - نیروی محرک و حسی

۲ - این مثال، یا این قصد قوی تر از من بود بطوریکه مقاومت در مقابل آن نمی توانستم!

فریاد و دردیست

دو اصل، همه لبیدو در نفس جمع آمده است. يك قسمت از لبیدو طبیعتاً بمصرف توجهات اروتیک بر مفعولهای خارجی و سایر موجودات می رسد. ولی بهمان نسبت که هن توسعه یافته و نیرو می گیرد، درصد بر می آید که لبیدوی مذکور را بروی خود متمرکز سازد و خویش را بصورت تنها مفعول لایق علاقه به نفس تعدیل کند؛ در نتیجه نارسیسم بوجود می آید.

هن سعی دارد نفس را تحت سلطه قرار دهد و غرائز وی را ممنوع کند. «پسیکانالیز وسیله ایست که تسلط بر نفس را برای هن تعدیل می کند». ولی، هن پس از این پیروزی، با استفاده از غرائز مرك، ممکن است، بنوبه خود وسیله همانها از بن برود «بنابراین وی مجبور است لبیدو را در خویش متمرکز کند. و پس از آنکه مانوسیه و بنوبه خود همانند Eros شد. به زیستن و محبوب واقع شدن علامه می شود»

پس از این خواهیم دید که هن در میارزه خود با نفس، با فوقی هن همکاری می کند و در عین حال اغلب قربانی تجاوزات فوقی هن می شود. روهم رفته، هن «در نظر ما بصورت موجود بیچاره ای جلوه می نماید که مجبور به اطاعت از سه عامل است و در نتیجه، يك خطر سه جانبه؛ جهان خارجی، لبیدوی نفس و خشونت فوقی هن وی را تهدید می کند. سه نوع اضطراب مختلف بر منطبق با این سه خطر است؛ زیرا اضطراب خود نظاهری از واژنش در قبال خطر است. بنابراین هن دامی توان يك مخزن بزرگ اضطراب دانست».

فریاد بالحنی حاکی از اغماض و افسردگی راجع به هن چنین نتیجه می گیرد «من» که این نفس و جهان خارج واقع است، وسیله توافق نفس با جهان، و در اثر اعمال ماهیچه ای خود، وسیله توافق محیط با مقتضیات نفس، سعی در آشتی آید و دارد. و بزبان صریح تر رفتار وی مانند يك طبیب در جریان معالجات پسیکانالیتیک است؛ یعنی خود را، با تجارب مکتسبه از جهان خارج، به تمایلات لبیدوی نفس واگذار کرده، درصد است که تمام لبیدوی او را متوجه خود سازد. هن، نه تنها باور نفس بلکه برده مطیع او است و بنظور کسب معیت از باب خود فعالیت می کند. او کوشش دارد، که تا سر حد امکان با پوشاندن تصویر دستورات ضمیر منتهی نفس وسیله تعلقات ضمیر آشکار خود، و با وانمود زینکه نفس موافق با ملزومات و اقمیت است (در حالیکه نفس همچنان در خشونت و امتناع خود از پذیرش مقتضیات حیوة واقعی اصرار می ورزد) و بسا تعدیل مشاگرانی که بین نفس، از طرفی، و واقعیت و فوقی هن از طرف دیگر وجود دارد. با نفس حسن تعامل داشته باشد.

بنابراین، چون من بین نفسی و واقعیت واقع است - مانند سیاستمداری که تابع کیفیات و اوضاع روزاست و در عین حال برای حفظ وجهه خویش در قبال افکار عمومی بیش از پیش خود را بایده های سابق وفادار نشان می دهد - اغلب در مقابل وسوسه ابراز بندگی، اپورتونیزم و ظاهر سازی مغلوب میشود.

\*\*\*

بر بالای من، فوق من، یا من عالی، یا من آینده آل، که اعمال من را قضاوت کرده، دستوراتی بوی تحمیل می کند و می تواند با آن مبارزه کند، قرار دارد. سابقاً دیدیم که فوق من «نماینده بعبای کمپلکس اودیپ است» - «و فقط پس از این واپس زدگی بوجود آمده است.» طهیل بازهائی از کمپلکس اودیپ، خود را با والدینش همانند و تشبیه می نماید و در نتیجه فوق من بمنظور حفظ صفات والدین که بمنزله «موجودات عالی» تلقی می شوند، برای تولد و استقرار خود تلاش می کند. فوق من در جریان توسعه خود، و در آغاز از بین رفتن تأثیرات خانوادگی می تواند، نهوداشته خاصی که جانشین والدین میشوند از قبیل، مربیان، معلمان و نمونه های آینده آل را، تصرف کند و بیش از پیش مستقل شود.

معدك او مانند والدین همچنان، به مراقبت فرد ادامه می دهد، و در صورت لزوم ویرا تنبیه می کند. او سعی دارد که، «بعنوان مظهر آداب ضمیر آشکار و همچنین، شاید، مظهر يك احساس تعصیر ناپخود (i. c.) بر من حکومت کند.

فوق من در عین حال می تواند هم جزء ضمیر آشکار باشد و هم جزء ضمیر مخفی. موقعیکه جزء ضمیر آشکار است، می توان آنرا بعنوان قسمتی از من تلقی کرد، ولی این موجب عدم مخالفت وی با سایر عناصر من نیست. فروید در اثر خود موسوم به تئوری چندسیت، این ایده را، که در بشریت کنونی نیروهای مشروع کننده مسائل جنسی، ارثی است، پذیرفته است. در من و نفس نیز می نویسد: «تجارب مکتسبه من بدو از نقطه نظر انتقال ارثی غیر مؤثر می ساید، ولی هنگامی که بقدر کافی فزونی یابد و بعد کفایت در تعداد زیادی افراد مربوط به نسلهای متوالی تکرار شد، می توان گفت بصورت تجارب نفسی که شابه های Mnémique آن، بنوع مواریث حفظ و نگاهداری میشود، تعبیر خواهد یافت. و باین طریق نفس موروثی قسمتی از زندگی اغلب افراد را تعیین می کند. بنابراین هنگامیکه من، فوق من خود را از نفس می جوید در حقیقت شاید کاری جز باز یافت و زنده کردن جنبه های سابق من انجام نمی دهد.»

همچنین: «فوق من تجسم کلیه من های سابق، که نشانه و اماتی از خود در نفس نهاده اند، بوده، در نتیجه این کیفیت با نفس رابطه ای تنگ و مستقیم دارد و می تواند نزد من نماینده او باشد. و چون در اعماق نفس فرو می رود با وجدان (پسیکولوژیک) بسیار بیشتر از من فاصله دارد.»

از این امر نتیجه قابل توجهی بدست می آید: یعنی «شرکت مؤثر من ایده آل در تحریکات غریزی ضمیر مخفی، علت این پدیده ظاهرآ ممتا آمیز را که عبارت از باخود (i. c.) بودن قسمت اعظم من ایده آل و دسترسی نداشتن من بآن است، توضیح می دهد.»

سابقاً متوجه شدیم که فوق من «مقر پدیده ایست که ما بنام ضمیر اخلاقی می خوانیم». فرورد در اینجا نیز همان اصطلاح کانت یعنی فرمان قاطع را بکار می برد: «همانطور که طفل خود را مجبور به اطاعت والدین خود می بیند، من نیز از فوق من تبعیت می کند.»

فرورد، بحق در مورد اهمیت مفهوم فلسفی فوق من، آنکه خود مکتشف آن است، اصرار زیادی می ورزد: «ثبوت این امر آسان است که من ایده آل، تمام شراطی را که جوهر عالی بشر باید ارضاء کند، ابداع می کند. من ایده آل چون شکل جامشین عشق به پدر است، نغمی که تمام ادیان از آن بوجود آمده اند در خود نهان دارد. بشر، با سنجش فاصله بین من و من ایده آل خود این احساس پستی مذهبی را که بخش تفکیک ناپذیر هر ایمان بر حرارت و جنون آمیز است در خود درک می کند. در جریان توسعه و تحولات بعدی، مریدان و اولیای که سفارشات و ممنوعیت های آنان با کمال تیر و مندی در من ایده آل جای می گیرد، و نهت عنوان آداب و وجدانی، ساتسور اخلاقی خود را اعمال می کند، عشق پدر را به مهد می گیرند. فاصله ای که بین مقتضیات آداب وجدانی و نظاهرات من وجود دارد احساس تفصیر را بوجود می آورد احساسات اجتماعی نیز در نتیجه تشابه با سایر اعضای کلکتیو ته که دارای یک نوع من ایده آل هستند، تولید می شود. بنا بر این دین، اخلاق، احساسات اجتماعی، این سه عنصر اساسی عالیترین جوهر بشر، در بدو امر یک جنبه تفکیک ناپذیر را تشکیل می داده اند.» فرورد در اینجا نیز تو تم و تا بوی خود را بیاد آورده، بعنوان تذکر اشاره می کند: «هنر و علم را اینجا مستثنی می کنیم.»

گاه اتفاق می افتد که «فوق من بیش از من در خصوص نفس نا بخود اطلاع دارد. مثلاً در بعض اشکال، روز ابعسیول، من بیمار با اتهام تقصیری که من ایده آل بر او وارد می سازد مبارزه می کند؛ سپس انالیز نشان می دهد که فوق من خود تحت فشارهایی که بر من مجهول است قرار دارد.»

فوق من ممکن است خود را نسبت به من متعددی و خشن نشان دهد. ولی در پس اضطرابی که من ممکن است، در نتیجه ملاحظیات خطرناک و جدانی ناشی از تعریکات فوق من، احساس کند، تهدید و خطر کاستراسیون وجود دارد. من منتظر است که فوق من مانند یک پدر یا یک خداوی را دوست داشته از او حمایت کند. ولی در بیماریهای شدید Melancolie من اضطراب کشنده ای احساس کرده، چون خویش را مغضوب و شکنجه دیده فوق من تصور می کند، خود را فدا می سازد.

بطور خلاصه «نفس بکلی فاقد اخلاق است» من نیز برای کسب اخلاق تلاش میکند، فوق من هم ممکن است بیش از حد به اخلاق وابسته شود و در عین حال مانند نفس خشن باشد.

حال «اگر کسی پیدا می شود و تعجب آور ادعا می کرد که انسان نورمال به تنهایی از آنچه تصور میکند فاقد اخلاق است، بلکه در عین حال بیش از آنچه می اندیشه مقید با اخلاق است، پس یکمال نیز، که نظریات آن اساس قسمت اول ادعای فوق است، هیچ مخالفتی بر ضد قسمت دوم آن نمی کرد.» زیرا «بشر در بدی و در عین حال خوبی بیش از آنچه خیال میکند می تواند پیش رود».

## سرشت انسانی

فریود در اثر خود موسوم به آئنده يك توهم سال ۱۹۲۷ و در بررسی خود بنام ناراحتی تمدن در ۱۹۲۴ و همچنین در نگارشات خود، در سال های ۱۹۱۵ و ۱۹۳۲ راجع بچنگ، نظریات کلی وسیعی در خصوص انسان بطور عمومی، ابراز کرد.

هنگام اندیشه به انسان، آنچه بیش از همه مورد توجه واقع می شود، فرهنگ و تمدن است. (فریود این دو کلمه را باهم شبیه می داند، درحالیکه متفکرین آلمانی معاصر وی از قبیل اوسوالد اسپنگلر<sup>۱</sup> و توماس مان<sup>۲</sup> لغات مذکور را مختلف و حتی ضد یکدیگر می دانستند).

بنظر فریود، مفهوم فرهنگ با تمدن «تمام آنچه‌هایی است که زندگی بشر را بر شرائط حیوانی فزونی داده و آنرا از حیوة حیوانات ممتاز ساخته است». عقیده فریود «عمل اصلی تمدن و علت اساسی بودن آن، ایست که ما را در مقابل طبیعت حمایت می کند. ما بسبب خطرات و تهدیدات طبیعت، یکدیگر نزدیک شده ایم و تمدن را بوجود آورده ایم، که از وظایف مختلف آن، برای ما یکی تولید امکان برای يك زندگی مشترك است... فراموشی اختلافات، ترك مشاجرات و کینه های موجب تفاق و بغض آوردن وظیفه بزرگ مشترك، درقبال يك سانحه موحش طبیعی، یعنی حفظ بشود برابر نیروهای مهیب طبیعت، از مناظر نادر، شریف و مهیج اجتماع انسانها است».

یکی از جنبه های خاص فرهنگ، اینست که بشر را به صرف نظر کردن از غرائز متعدد خود خاصه، امیال غریزی که باطل می تواند شده و در نوروبات هادینده میشود، از قبیل میل زنا با معارم، قتل نفس و آدم خواری و باضافه بعض امیال ضد اجتماعی که در عین حال در اغلب ملل متمدن نیز وجود دارد، مجبور می سازد. «بسیاری از متمدنین که از اندیشه قتل نفس یا زنا با معارم متوحش میشوند، ولی در ارضای حرص و حس تعدی و مطامع جنسی خود کوتاهی نکرده، و اگر تشبیه در مقابل نبینند از آزاره منوع با دروغ، تهمت و فریب باکی ندارند.» با اینوصف نمی توان گفت که روح بشر از ازمنه اولیه تا کنون هیچ تغییری نکرده و برخلاف ترقیات علم و صنعت، امروز نیز شبیه او اهل تاریخ باقی مانده است.

۱ - Oswald spengler

۲ - Thomas mann

چطور در فرد و در اومانیست<sup>۱</sup> تمایلات ضد اجتماعی تحول یافته است؟ این تحول در نتیجه دو عامل مختلف الچته داخلی و خارجی است. عامل داخلی ناشی از نفوذ اروتیسم، احتیاج به عشق، به معنی وسیع کلمه، بر تمایلات ضرورانه (یا بزبان دیگر، تمایلات مغرورانه) بشر است<sup>۲</sup> یعنی در اثر پیوستگی عناصر اروتیک تمایلات مغرورانه به امیال اجتماعی تبدیل شده، بشر زودی متوجه می شود که محبوب بودن نفعی است که می توان و باید بسیاری از منافع دیگر را فدای آن ساخت. عامل خارجی نیز عبارت از فشار ناشی از تربیت و مایه های مقتضیات محیط تمدن است و بعداً تأثیرات مستقیم همین محیط جانشین نفوذ آن می شود. تمدن فقط در نتیجه چشم پوشی از ارضای بعضی احتیاجات و خواسته ها بوجود آمده است و اقتضا دارد، آنها که در پیرو نسلهای پیاپی، قصد استماع از یک زندگی تمدن دارند بنوبه خود از ارضای بعضی غرائز صریح منظر کنند.

در حقیقت تبدیل متوالی و لایه سطح فشار خارجی به فشار داخلی در سراسر حیوة فردی برقرار است. یعنی در نتیجه نفوذ دائم محیط تمدن و در پیرو پیوستگی عناصر اروتیک تمایلات بیشتری از تمایلات مغرورانه به تمایلات اجتماعی تبدیل می شوند. پس هر فشار داخلی که اثر آن در جریان تحولات بشری تظاهر میکند بدو، یعنی در آثار تاریخ بشر، فقط یک فشار خارجی بوده است مردمی که در عصر ما متولد میشوند، استعداد تبدیل تمایلات مغرورانه را به تمایلات اجتماعی با خود همراه دارند و این استعداد جزئی از تشکیلات موروثی آنها است و در نتیجه، اغلب، تحرکات سبک و حزنی هم این تبدیل را عملی می سازد. بنا بر این در استعداد به زندگی تمدن عناصر مادر زاد و همچنین عناصر اکتسابی وجود دارد.

سابقاً تشکیل فوقی هنر، که اجبار اجتماعی خارج را باطنی کرده و حامل آن می شود، مورد بررسی واقع شد. هر یک از اطفال ما بنوبه خود صحنه این تبدیل واقع شده، در نتیجه، همین تبدیل یک موجود اخلاقی و اجتماعی می گردد. این چنین نوعت فوقی هنر، براب پسیکولوژییک گسرا به پهای برای فرهنگ است.

بنا بر این یکی از مشخصات تمدن چشم پوشی از نفعی غرائز و «عملی ساختن ترفیحات پرورسی» است. کارل لارم برای «اکتساب» معنای تازه حیاتی و «کل» استعداد لارم برای تنظیم روابط بین مردم، خصوصاً تقسیم اموال قابل حصول، را نیز باید بدان اضافه کرد. در میان منافع تمدن، علم و «تمام دانش و آموختاری که مردم برای تسلط بر نیروهای طبیعت و استفاده از آن به منظور



فریاد و فریادیم

ارضای احتیاجات بشری کسب کرده‌اند» باید در درجه اول قرار گیرد. «میراث ایده‌الها» ، یعنی مستدرکات مذهبی و آثار هنری را هم باید بآن افزود. قبلاً اهمیت نقش مذهب در گذشته مذکور افتاد و ارزش کنونی و آتی «توهم» مذهبی مورد بحث قرار گرفت .

فریاد مخلوقات هنری را - با اینکه خوشنودی روحی ناشی از آنها «عموماً برای نوده‌ها که سرگرم کارخسته کننده خود و فاقد تعلیمات شخصی لازم هستند میسر نیست» - در «اعضای يك تمدن» بسیار موثر می‌داند. «هنر» در عوض چشم پوشی‌های سابق پرورشی، که بیش از همه بر ماگران آمده‌اند، خوشنودیهای جانشین<sup>۱</sup> فراهم می‌سازد. بنابراین و از نقطه نظر آشتی‌دادن بشر با فداکاری‌هایی که برای تمدن انجام داده، بی‌همتا است. به‌لاوه آثار هنری احساسات تشابه را که هر گروه پرورشی بآن احتیاج بسیار دارد، با تهیه موقع مناسب برای ما به منظور درک خوشحالی‌های عمیق و مشترک، تحریک می‌کند.

با اینهمه، فرهنگ خالی از بعضی مخاطرات نیست. «تحولات نفسانی که در پیروپندیده فرهنگ است» عبارت از خنثی کردن تدریجی مقاصد جنسی و در عین حال محدودیت عکس‌العمل‌های محرکه است. «در نتیجه» «برگشت تمایلات معدی به باطن» ممکن است در کنار نتایج مفید، «نتایج خطرناکی» نیز داشته باشد. مخصوصاً فرهنگ، که «از هر طرف مزاحم اعمال جنسی است» و بالاخره ممکن است موجب انهدام و «خاموشی نوع انسان شود. بطوریکه هم اکنون در نژادهای فاقد فرهنگ و طبقات عقب مانده<sup>۲</sup> مردم با نسیتی بسیار بیشتر از طبقات لطیف و مهذب فزونی می‌یابند» .

ولی رویهم رفته، «منافع فرهنگ بیش از عیوب آنست و اگر ما قسمت اعظم رنج‌های خود را» «مدیون او هستیم» در عوض «عالیترین چیزهای خود را» نیز از او داریم .

در اینجا «باید از تمدن در مقابل فرد دفاع کرد». زیرا هر فردی دارای «تمایلات مخرب» و بالتبع ضد اجتماعی و ضد فرهنگی است. هر فرد بالقوه دشمن تمدن است، در حالیکه تمدن بتفیع عموم بشر است. هدف تشکیلات فرهنگی، شن و نوامیس آن «حمايت و مسائل تسلط بر طبیعت و استحصالی ثروت» در قبایل تحریکات خصمانه مردم است .

چون ساخته‌های بشر را بسهولت می‌توان از بین برد، و همان علم و

Substitutive - ۱

۲ - بیگمان جوانان کان خود متوجهند که منظور عقب مانده نسبت به تربیت بورژوازی است

تکنیکی که آنها را بوجود آورده است می‌تواند موجب انهدامشان شود». ظاهرآ تمدن را يك اقلیت بريك «اکثریت سرکش» تحمیل کرده است. و چون توده‌ها «بیهوش و غیرفعال» هستند و ارزش چشم پوشی از خرائز را نمی‌دانند و بخودی خود کار و فعالیت را دوست ندارند مقداری اجبار همیشه برای آنها ضروری است.

با اینوصف باید «رضایت مردم را به فداکاریهای لازم» جلب کرد و برای توده‌ها جبران و پاداش قائل شد. درایتی مورد افعال رهبرانی که توده‌ها بآنها اعتماد دارند، می‌تواند بسیار مؤثر واقع شود. «و توده‌ها فقط در نتیجه نفوذ اشخاصی که می‌توانند بعنوان نمونه واقع شده و مردم آنها را بتوان رهبر خود بشناسند» به فعالیت و چشم پوشی‌هایی که تمدن بروی آنها قرار دارد خواهند گرایید.

روبهم رفته در اجتماع، «تقویت فوق من» اهمیت اساسی برای تمدن دارد. زیرا «در نتیجه» دشمنان تمدن، پشتیبان او می‌شوند. هر قدر که تعداد این فوق من‌ها در يك محیط فرهنگی زیادتر باشد، آن تمدن مطمئن تر است و بهتر می‌تواند از وسایل اجبار خارجی و ظاهری صرف نظر کند. «از طرف دیگر» یقیناً قسمتی از مردم، بسبب يك استعداد مرضی یا يك نیروی شدید غریزی، همیشه ضد اجتماعی خواهد ماند. ولی اگر بتوان اکثریت ضد فرهنگ امروزی را تا سرحد يك اقلیت ناچیز، تقلیل کرد، يك کار مهم و بزرگان دیگر آنچه که باید انجام گرفته است.

همچنین باید اعتراف کرد که قسمتهای بسیاری از فرهنگ ما هیچوجه قابل دفاع نیست. فروید در اینجا مسئله ناشی از امتیازات ثروتمندان و محرومیت های تحمیلی «طبقات رنجبر» را مورد بررسی قرار داده، و صریحاً میگوید: «هنگامی که يك تمدن از مرحله ای که خوشنودی يك قسمت از اعضای آن مشروط به محرومیت سایرین و شاید اکثریت است نگذشته باشد، رشد يك کینه شدید در قلب محرومین، بر ضد تمدنی که از دسترنج آنها بوجود آمده، ولی تنها سهم ناچیزی از آن بایشان می‌رسد» بسیار طبیعی است. لازم به تذکر نیست چنین تمدنی که تعداد زیادی از اعضای خود را محروم داشته، باینوسیله آنها را به انقلاب وامی‌دارد، هیچ امیدی به دوام خود نمی‌تواند داشته باشد. و اصولاً لایق دوام نیست.

حال اگر، بجای در نظر گرفتن تمدن از جنبه کلی آن، گروههای مختلف فرهنگی مورد بررسی واقع شوند، اختلاف ایده‌ال های آنها بخوبی واضح خواهد شد.

اصولاً ایده‌ال‌ها شکل فدائیت گروه‌ها را مشخص نمی‌کنند، بلکه باید تحقیقات قبلی، حاصل از « همکاری استفاده‌دات طبیعی و کیفیات خارجی » را یک عامل نمونه، که « بصورت ایده‌ال تثبیت » می‌شوند، نگریست.

در اینجا فریود برای تشریح چنین کلکتیوئیت‌ها که گروه‌های فرهنگی را تشکیل می‌دهند، از تئوری نارسسیسم خود استفاده کرده، می‌گوید: در ضایبتی که یک ایده‌ال برای اعضای یک تمدن مفروض فراهم می‌سازد، از نوع نارسسیسم است، و بروی غرور، ناشی از آنچه سابقاً با موفقیت بانجام رسیده، قرار دارد. باضافه هر تمدنی برای کسب حداکثر رضایت، خود را با سایر فرهنگها که متوجه وظایف دیگر و شامل ایده‌ال‌های متباین با او هستند، مقایسه میکنند. در نتیجه چنین اختلافات، هر تمدنی خود را در تعقیب تمدنهای دیگر معوق می‌داند. و بالاخره ایده‌ال‌های فرهنگی، همانطور که می‌توان بوضوح بین ملل ملاحظه کرد، یک سبب مخالفت و کدورت بین گروه‌های فرهنگی مختلف می‌گردد. هنر نیز ممکن است خود را در خدمت این نارسسیسم کلکتیو قرار دهد.

قابل توجه اینجا است که در داخل گروه‌های فرهنگی معرومین نیز، در اثر تشابه خوب شدن با اسنمار چیان خود، همان رضایات و احساسات نارسسیسم را درک می‌کنند: یعنی « حق تعقیب کسانی که وابسته به فرهنگ آنها نیستند، صدماتی را که در داخل گروه خود تحمل میکنند، جبران می‌کنند. ممکن است فرد حقیری بیش نباشند و همه نوع فشار و نظام اجباری هم بر آنها تحمیل شود؛ ولی در هوش یک روهی هستند و بتوبه خود باید در تسلط بر سایر ملل و حکمفرمایی بر آنها شرکت کنند» !!

در اینجا با علم باینکه فریود تعقیبات متقابل ملل را یکی از علل روحی جنگها دانسته، و جنگ را نقطه مقابل تمدن می‌داند، مقصود وی را از این نارسسیسم کلکتیومی توان به خوبی حدس زد.



فریود عفايد خود را در خصوص جنگ در اوائل فاجعه خونين ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸، یعنی بسال ۱۹۱۵ در اثر قابل توجه خود بنام « ملاحظات کنونی بروی جنگ و هرك، تشریح کرد.

وی، در نوشته کوتاه و جذابی این جنگ را « نه فقط، بسبب تکامل موحش سلاحهای تعرضی و دفاعی، خونین‌ترین و فبیح‌ترین، بلکه همچنین، خشن‌ترین، دیوانه و اذترین، و بیرحمانه‌ترین جنگهایی که تا آفرود اتفاق افتاده بود » معرفی

کرده<sup>۱</sup>، به تحقیر حقوق افراد، عدم امتیاز بین قسمت مبارزه و قسمت غیر مبارزه، استعاده از تمام جنبه های علوم بمنظور مبارزه و تخریب و انهدام کلیه علائق و روابط مشترک ملتها، که در اثر کینه های بعد از جنگ «مدتها ترمیم آن علائق مجال خواهد بود»، سخت حمله ور می شود، و اضافه می کند: «جنگ این واقعیت باور نکردنی را روشن کرد که بین ملل متعین بقدری غرابت و عدم تفاهم حکم فرما است که یکی از دیگری با کینه و تفر روی برمی گرداند. یکی از کشورهای بزرگ و متمدن که استعداد خود را نسبت به تمدن، مابشرکت فعالانه و درجه اول خود در بنای آن، نشان داده بود بقدری منضوب شد، که با اعلام بربریت وی قصد داشتند از جامعه متمدن زائلش کنند. تا کون، ظاهر آ، هر گز چنین حادثه ای اینهمه غرابت گرانبها و مشترک انسانی را از زمین نبرده و همچو آشوبی در روشن ترین افکار تولید نکرده و اینهمه شئون عالی بشری را پست ننموده است.»

هیچ واقعه ای نمی توانست، نظیر مناظر این جنگ، جنبه های پلید ماهیت انسان را نمودار سازد. «به خشونتها، دریدگیها و دروغهایی که جنگ برای جهان متمدن بیار آورد بیندیشید! آیا بنظر شما مستی جاه طلب و رهبر و بیخ و بدون هندسی میلیونها تن مردم عادی به کسیختن اسرار اینهمه تمایلات شرارت آهیز کافی بود؟»

در قبال چنین جنگی، یک «هموطن جهان متمدن» خود را «فریب» خورده احساس می کند. ولی این را نمی توان فریب خوردگی دانست، زیرا عمل اساسی آن بر طرف ساختن وهم است. و نهایتاً باید بدون سروصدا انهدام او هام خود را پذیریم.

ما باید او هام خود را در خصوص افراد از دست بدهیم. «هرگز یک بشر کاملاً خوب یا کاملاً بد نیست؛ بلکه در بعضی نسبتها خوب است و در بعضی دیگر بد؛ در بعضی شرائط خارجی صالح است و در بعضی دیگر طالح.»

سابقاً دیدیم که در جریان تحولات زندگی، اسرار خارجی اجتماع تبدیل به یک فشار داخلی و تمایلات متروارانه به تمایلات اجتماعی بدل می گردد، شبیه این جریان در مورد افراد نیز صادق است. ولی در اعماق موجود غرائز اولیه که فقط مستوع شده اند، و از کوچکترین موقع مساعد جهت ظهور خود استعاده می کنند، همیشه باقی هستند. باضافه تعداد زیادی از مردم که باطن مہذبانه ندارند فقط در اثر فشار خارجی اجتماع روش غیر متعرض میشه می سازند. در حالیکه فشار اجتماعی مخالف قتل من، در اتسای جنگ از بین میرود.

۱ - یقیناً خوانندگان بطور دارد که فروید تا سال ۱۹۳۹ بیشتر عمرش را در دیدار و تالیف

اگر اینهمه بروی اصل، هرگز مرتکب قتل مشو اصرار می شود، برای اینست که «ما از احلاف يك سرى بی نهایت طولیل از نسلهای آدمکشانیم که شاید، مانند خود ما، عشق قتل با خون آنها عجین بوده است. چون يك چنین ممنوعیت آموخته و قاطع فقط در قبال يك تعریك فوق العاده نیرومند لازم است. و هرگز آنچه بشر علاوه ای بآن احساس نمی کند، ممنوع نمیشود». باضافه، «پارحایت آمیال و خواسته های باخود ما، ما خودمان نیز باید جنایتکاری پیش نیستیم». بنابراین در اتنای جنك، «و وطنان جهانی ما آنقدرها هم که خیال میکنیم، پست نمی شوند، بهمین دلیل که بآن درجه برجستگی و علوی که ما تصور می کنیم نرسیده اند».



آیا وجود آن فریب خوردگی را، که اگر مقابل افراد احساس کنیم، مرتکب اشتباه شده ایم، می توانیم، پس از ملاحظه روش دولتها نسبت بیکدیگر مشروع بدانیم؟

در زمان عادی، هر حکومتی خود را بعنوان «معاظ اصول اخلاقی» جلوه می دهد و «احکام آن، بایک خشونت شدید، و طائفه دقیقی برای فردمعین می کند. يك حکومت متمسک شرط وجود خود را در اجرای این اصول اخلاقی می بیند و هر بار که قصد تخطی از آن بمیان می آید بیرحمانه دخالت می کند و حتی کسانی را که در صدد آزمایش آن اصول از نظریك منطلق انتقادی هستند، با سوء ظن می نگرد».

ولی «هر يك از افراد يك ملت در زمان این جنك با کمال نفرت، آنچه که در زمان صلح احساس مبهمی از آن داشت، تشخص داده، متوجه می شود که اگر حکومت از شرارت افراد جلوگیری می کند، برای از بین بردن آن نیست، بلکه قصد دارد، همانطور که مثلاً ملک و تنباکو را انحصار می کند، شرارت را نیز بفرود منحصراً سازد. حکومت، در عین چلك هر گونه شرارت و هر گونه شدت را، که کوچکترین آن موجب خفت و شرمندگی افراد است، برای خود میجاز می داند. و نسبت به دشمن نه تنها از حیل عادی، بلکه از دروغ عمدی و قصدی نیز دریغ نمی کند. حکومت حداکثر اطاعت و فداکاری را به افراد تحمیل کرده با پوشاندن حقایق از چشم آنها و با قرار دادن تمام ارتباطات و صور افکار تحت مانسور شدید، مقاومت اشخاص را که ذکاوت و هکری برایشان نمانده است در قبال يك وضع نامطبوع یا يك خبرشوم سلب می کند. و با بی اعتنائی به کلیه عهدنامه ها و قراردادهائی که موجب رابطه او با سایر حکومتات است، بدون ترس، حرص و شهوت قدرت طلبی خود را، که فرد نیز باید با ابراز میهن پرستی آنرا

نابید و تاکید نباید ، اعتراف می کنند .

با اینکه ، این تابلوی جالب توجه فروید برای تحریک خشم مانیست و در این مورد نیز وی مارا به رفع هر گونه وهم و اشتباه دعوت کرده ، خاطر نشان میکند که « تاریخ اولیه نوع انسان مملو از قتل نفس است . آنچه هنوز اطفال ما در مدارس بنام تاریخ عمومی می آموزند ، چیزی جز توالی کشتارهای دسته جمعی و قتل ملتها نیست . بجا است « توقعات خود را » نسبت به ملتها ، « این افراد بزرگ جامعه بشر » تعدیل کنیم . ممکن است ملل ، که موجب تعول افراد هستند امروز هنوز در مراحل تشکیلاتی اولیه بوده در راهی که منتهی به تشکیل واحدهای عالی است چندان پیش نرفته باشند . بنابراین نتایج اخلاقی فشار خارجی را که نیرومندان در افراد متظاهر است ، هنوز در آنها نمی توان ملاحظه کرد .

فروید ، که مصمم به امتناع از پذیرفتن هر گونه تعارف و وهم است ، می نویسد : « تا موقعی که بین شرایط زندگی ملتها اختلافات بارز وجود دارد و تا موقعی که آنها نسبت یکدیگر چنین کینه عمیقی احساس میکنند ، جنگ وجود خواهد داشت . » فروید ، علت این کینه را مبهم و خود را از درک عینی آن ناتوان اعتراف می کند : « برایچه نژادها یکدیگر را عموماً تحقیر کرده ، یکدیگر کینه ورزیده و از هم اظهار تنفر می کنند ، این رازی است که مفهوم آن بر من آشکار نیست . شاید اجتماع تعداد زیاد ، و ملیونها انسان کافی است که تمام اکتسابات اخلاقی افراد مشکل آن فوراً از بین برود و جز بدوی ترین ، قدیمی ترین و خشن ترین استعدادات روانی چیزی برجای ماند . »

با اینوصف فروید امیدوار است ، که تعول موجب کم و بیش پیشرفتی در این امر خواهد شد و توقع متواضعانه خود را چنین بیان میکنند « بنظر ما کمی راستی و صداقت در روابط این خود مردم و در روابط بین مردم و هیئت های حاکمه موجب تسلیح راه این تعول خواهد بود . »



فروید ، هفده سال پس از بررسی خود در ۱۹۱۵ ، وادار شد تا بار دیگر مسئله جنگ و صلح را مورد تحقیق قرار دهد . توضیح آنکه فزیسین - فلووزوف اثرات اینشتین بنام جامعه ملل و خصوصاً انستیتوی بین المللی همکاری فکری ، در نامه ای بسال ۱۹۳۲ ، سی ام ژانویه ، این سؤال را به فروید ، که وی را « آشنای کبیر عراق بشری » خطاب کرده بود ، فرستاد « جنگ برای چیست ؟ » . در سپتامبر ۱۹۳۲ فروید در نامه طویلی که بعنوان پاسخ برای او فرستاد تمام جنبه های این مسئله مهم را مورد بررسی قرار داد و جانب خود را مشخص کرد . او خود را « آرامش طلب » معرفی نمود ، و تصریح کرد که غیر از این

نمی‌توانست بود: «بنظر من، آن علت اصلی که ما را وادار به مبارزه با جنگ میکند، اینست که ما جز مبارزه کار دیگری نمی‌توانیم. ما آرامش طلبیم چون؛ بسبب غلظت اورگانیک، باید باشیم.»

«هر بشر حقی بر زندگی خود دارد؛ چنگ زندگیهای پرامینه انسانها را معدوم می‌کند و فرد را در وضع غیرشرافتمندانه‌ای قرار داده؛ او را، غلبه رغبه اراده اش، وادار به قتل هم‌نوع می‌سازد و آثار گرانبهای فعالیت انسان را از بین می‌برد. باید اضافه کرد که چنگ، با شکل فعلی خود، بهیچوجه نمی‌تواند جنبه قهرمانی سابق را داشته باشد. و چنگ فردا، نیز در نتیجه تکامل سلاحهای تخریبی، با انهدام کامل رقیب یا شاید طرفین معادل خواهد بود.»

پس چگونه همه مردم از چنگ منتفر نیستند؟ فروید در اینجا بحث سابق یعنی وجود يك غریزه کینه و انهدام يك «محور متمندی یا مغرب» را، که در اعماق وجود انسان قرار داشته، در عین حال مخالف و مرتبط با غرائز ارویتیک محرك جماع و قهه است، تکرار میکند.

در تمام حکومت حیوانی، که انسان نیز نمی‌تواند از آن مستثنی باشد، نتیجه مبارزات را همیشه شدت عمل تعیین کرده است؛ آنچه هم که بنام حقوق می‌نامند شکل خاصی از شدت عمل و عبارت از «نیروی يك جامعه» است. یعنی «می‌توان وسیله اتحاد چند ضعیف با يك رقیب بیرومند مقابله کرد، و بزبان دیگر قدرت ناشی از اتحاد است». و از اینجا «شدت عمل جامعه» موجب پیروزی است، نه شدت عدل فرد. حال اگر این ایده را در مورد روابط بین ملتها نیز صادق بدانیم، نتیجه زیر بندست می‌آید: «بفید بقین گریز از چنگ معال است مگر اینکه مردم، بمنظور ایجاد يك نیروی مرکزی توافق حاصل کرده، بموجب اصول آن از مبارزات نفع چوبانه دست بکشند. در اینصورت دو امر اساسی در آن واحد ضروری بنظر می‌رسد؛ یکی ایجاد يك دادگاه عالی و دیگری تجهیز آن با يك نیروی کافی. چون بدون وجود دومی اولی بکلی بی‌فایده خواهد بود.» در مورد جامعه ملل که پس از عهدنامه ورسای تشکیل یافت، «شرط دوم رعایت نشده بود». بنابراین «در نظر نگرفتن این اصل که حق، در اصل جز يك نیروی خشن چیز دیگری نبوده و هنوز نیز نمی‌تواند از پشتیبانی قدرت صرف نظر کند، اشتباه عظیمی است.»

فروید، بمنظور نفوذ در افراد «فرمولی که بطور غیر مستقیم طریق مبارزه ضد چنگ را تسطیح کند» پیشنهاد سوده، اضافه می‌کند: «اگر تمایل طبیعی بچنگ ناشی از غریزه تخریب است، بنابراین بجای آنست که رقیب این تمایل یعنی eros را بکام طلبید. یعنی هر آنچه بین مردم موجب رابطه احساسات است باید

برضه چنگ بکار افتد» .

از طرف دیگر ، این واقعیتی است که «از زمانهای بسیار بعید ، بشر پدیده فرهنگ را تحمل می کند. (می دانم ، بعضی ترجیح می دهند که بجای اصطلاح فرهنگ ، تمدن را استعمال کنند) ماهرترین چیزها و درعین حال قسمت زیادی از رنجهای خود را مدیون آن هستیم . در میان کارا کترهای پسیکولوژیک فرهنگ دو عامل ظاهراً از همه مهمترند : یکی استحکام فکری که منظور آن تسلط بر حیوة غریزی است ؛ و دیگری رجعت داخلی تمایلات متعددی باتمام نتایج مفید و خطرناک آن . ولی مفهومات روانی ، که تحول فرهنگی ما را بسوی آن میکشاند به شدیدترین وجهی باچنگ تصادم میکند .

شاید چندان دور از حقیقت نباشد که در دو عنصر فوق ، مفهوم فرهنگی ویم محقابه تأثیرات يك تحول آتی ، و برای پایان دادن به چنگ ، در يك آینده نزدیک ، در نظر بگیریم . زیرا هر آنچه بمنظور توسعه فرهنگ فعالیت می کند ، برضه چنگ نیز مبارزه می نماید» .

بی گمان ، یکی از عناصر فرهنگ انسانی در نظر فروید اینست که عده روز افزونی از افراد ، کنجکاوی ، توجه ، علاقه و حس تحسین خود را بیش از مرز های ملی توسعه و دامنه می دهند . فروید در بررسی خود بسال ۱۹۱۵ ، راجع بچنگ بایک لحن مزین ، جذاب ، نوع کسب لذت «از میراث مشترک انسانی» کسی را که خود بنام «ه. وطن جهان متمدن» می نامد ، قبل از ۱۹۱۴ ، شرح می دهد و چون بنظر او چنگ «آبجه که برجسته و عالی بوده ، همیشه است» و پیمه دار ساخته است ، بنابراین افراق نیست اگر به چنین نوع فکری جنبه برجستگی خاصی نسبت داد ، و این قسمت زیبا از نوشته های او را مانند نتیجه يك نظر کلی بر نوع انسان انتخاب کرد .

«آنکس که احتیاجات زندگی ویرا در محل مهینی متوقف نمی ساخت ، می توانست از زیباییها و منافع بسیاری از کشورهای متمدن استفاده برد و بدین وسیله مهین و سعتری برای خود بر کسب می کرد که در آن می توانست ، بدون ایجاد سوء ظن و تصادف با مانع ، حرکت کند . او از این طریق می توانست از دریا های آبی و خاکستری ، از زمائی قلل بر برف و دندتهای سبز ، از حدایت جنگلهای شمال و شکوه کشتزارهای جنوب ، از احساسات ناشی از مناظری که بر از خاطرات تاریخی و آرا عس حلیهت دست نخورده است ، لذت برد . همچنین این مهین جدید ، برای وی موزه ای بود که تمام آثار گرانهای هنرمندان بشر متمدن را که در عرض عمرها بوجود آمده و اما میراث رسیده است ، در برداشت ، او با عبور از سالنهای مختلف این موزه ، با کمال بی طرفی ، و درعین



تعمیر انواع تکاملات مختلف را، که هم میبشانش، به معنی وسیع کلمه، تحت تأثیر مغلوبی از خون، تاریخ و صفات خاص ناشی از محیط پرورشی خود بوجود آورده اند، درک می کرد؛ اینجا انرژی خشک و سخت، در عین نیرومندی و قدرت؛ جای دیگر هنر پر لطف و متعلی زندگی؛ و طرف دیگر نظم و قانون یا سایر استعداداتی که بشر را مسلط بر طبیعت می سازد؛ جلب توجهش می کرد، این هموطن جهان متهمین در میان متفکرین بزرگ، شعرا، هنرمندان مثل مختلف - کسانی را که خیال می کرد بهترین قسمت زندگی خود را مدیون آنها است، و کسانی که راه فهم و آنت زندگی را نوی آموزخته بودند - در ردیف استادان میهن اصلی خود قرار می داد و نوشته های آنها را مساوی آثار جاودان کلاسیک سرزمین مولد خود می شمرد و هیچیک از آن استادان بزرگ، فقط از این لحاظ که زبانی مفایر زبان وی حرف می زده است، در نظرش بیگانه جلوه نمی کرد. وی با همین مردان بزرگ خارجی، خواه يك معنق بی نظیر امیال بشری یا يك شاعر زیبا پرست، یا يك فیلسوف صریح الهجه یا يك نویسنده شوخ و باهوش، هرگز فکر نمی کرد که نسبت به میهن و زبان مادری خود که همیشه برایش عزیز بوده، وفادار نبوده است.

عشق به يك «میهن وسیع تر»، آنچه فرودید همه هم میبشان جهان منمندن را به آن دعوت کرده است، چنین است.

پاسیفیسیم (آرامش طلبی) صریح فرودید و استدراك عالی وی از فرهنگ بین المللی، آرزوی را که در پس کوششهای خود بمنظور کسب يك نظر عاری از هر گونه دروغ و رباکاری از کائنات، بشروسرشت انسانی، پنهان دارد بعبوی ظاهر می سازد.

## نتیجه

مروید کاغذ ضمیر مخفی نیست دو قرن قبل از او لیبیر، مستدرکات غیر محسوسی را - که در گیاهان، در خود ما «موقعی که بشکست دچار می‌شویم یا هنگامیکه خواب عمیق بدون رؤیائی ما را فرا می‌گیرد» بوجود می‌آید - مورد توجه قرار می‌دهد.

جنبه خاص فروید اینست که وی روشی برای تحقیق این جهان وسیع (ضمیر مخفی) بوجود آورده است. بدو آمتدوی عبارت از مداوای بعض بیماریهای عصبی ناشی از تأثیرات عمیق نواحی مجهول ضمیر مخفی بود. سپس با روشهای وی، با کمال بی‌فرضی و تنها بجهت آشنای کنج‌کاوی علمی، امتداد یافت. روش تحقیق در اینمورد عبارت از آزمایش انحرافات، تجزیه اعترافات مکتسبه از نوروزه ها بررسی جنبه های غیرهای حیوة روزانه، پریشانی خیال، فراموشی، سهو و باضافه سعی در اکتشاف اساس واقعی و مفهوم مخفی رؤیاهای است.

بنابراین، يك پسیکولوژی خاص و بزبان دیگر يك پسیکولوژی اعماق که عمل اصلی آن تحقیق در وراء ضمیر آشکار است بوجود می‌آید، ولی، به‌فیده فروید «مفهوم هیچ چیز از مخلوقات یا ساخته‌های بشر، بدون کمک پسیکولوژی قابل درک نیست» و از طرفی اغلب جنبه‌های حیوة روانی فقط «وسیله پاتولوژی که بسیاری از نسبتها را جدا و نزوک می‌کند» قابل فهم است. بنابراین پسیکا بالیز در مرکز کلیه بررسیهای مربوط به بشر، و نه تنها بشر فردی، بلکه بشر اجتماعی و تمام گروههای بشری واقع شده است.

وسیله دخول يك روش تازه و خاص در پسیکولوژی می‌توان معماهای جدیدی را در نظر گرفت و برای علوم مربوط به بشر: کاراکترولوژی، پندگویی، استتیک، تاریخ هنر، تاریخ ادبیات، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، افسانه‌شناسی، تاریخ مذاهب و تاریخ تمدن، راه‌های بی‌سابقه‌ای پیشنهاد نمود. خصوصاً «جامعه‌شناسی» که بشر را از نقطه روش‌وی در جامعه مورد بررسی قرار می‌دهد، چه ز دیگری جز يك پسیکولوژی عمیق نیست» و بنابراین از این روش عمیق است که از پسیکانالیز انجام می‌گیرد.

مروید، صدیچ با غلط، باحل تعداد زیادی از معماهای بشری به ساختمان يك سیستم واقعی نائل می‌آید. وی در قبال ادعاهای مذاهب، عقاید خود را مانند يك فیلسوف در خصوص کائنات بمنظور دفاع از حقوق علم؛ درباره بشر،

که بوجود نفس نابخود، من آشکارا و فوق من ایده‌ال در او معتقد است؛ در مورد اجتماع بشری که شدیداً عیوب، ریاکاری و جنایات آنرا سوا می‌سازد، ابراز می‌کند. این اجتماع فرد را زیر بار خرد کننده يك اخلاق ابتدائی بمنظور ممنوع کردن هر نوع رحمت جنسی، نهدت فشار قرار می‌دهد و به گله‌های بیچاره بشری، کشتارهای مهیب و خرابیهای احمقانه‌ای رانده سبب آن جنگهای جنایت کارانه مدرن است؛ ته‌میل می‌کند.

اینجا، در روح فروید، زیر ماسک خونسردی علمی و رئالیسم شدیده وی، يك ایده‌الیسم پنهان، تمایل به تساوی در عین استقلال و خوشبختی، علاقه به يك بشردوستی واقعی که مفتون زیبایی بوده، و يك روحیه برادری جهانی معرک آن باشد، بخوبی واضح است. این تمایلات مخفی با سایر تمایلات که بطور آشکار اساس آثار فروید هستند یعنی باعشق شدید و ناسازشکار به حقیقت، تنه‌آز هر نوع دروغ و ریاکاری مخلوط می‌شوند (و سابقاً نیز گفتیم) این احساسات فروید را به گیر که عموماً آرد، دوستویوسکی و مخصوصاً نیچه شبیه می‌سازد. فروید با اطمینان بارزش ایده‌الی که الهام بخش وی بود، مدتها فعالیت خود را در يك عزالت فکری کامل تعقیب کرد. سپس شاگردان متعددی برایش پیدا شدند و بالاخره شهرت و حتی افتخار عظیمی کسب کرد. ایده‌هایش راهمه شناختند و در تمام جهان متفکر راجع به آن بحث می‌شد. بنده، انجمن پسیکانالیتیک بین‌المللی تاسیس شد. و شعباتی در وین، بوداپست، لندن، هلند، سوئیس، مسکو، کلکته، نیویورک، برزیل و استرالیا بوجود آمد. در بعض کشورها، مانند فرانسه، که انجمن پسیکانالیتیک دیر تشکیل شد، ادبا و هنرمندان پیش از اطباء و علما از آن استقبال کردند، تئاتر نیز از خورنده رقیب آنره، رلانورماند در ۱۹۲۱ تا مسافرت تزه اثر ژرژ نوو در ۱۹۴۴ از موضوعات فرویدی الهام می‌گرفت.

با اینوصف پسیکانالیز موجب مخالفتهای فراوان شد. در اغلب محافل مهمترین سبب دشمنی با آن، انتقاد از اجتماع فعلی، از مذهب و از جمودات اخلاقی و ناسیونالیسم متعرض بود.

بعضی اصرار آن را بر وی عوامل جنسی مورد نکوهش قرار میدادند. و بطوریکه ژرژ بلو ندل می‌نویسد: این بان سکسوالیسم «وفاحتی است که نسبت علمی آن داده شده».

سایر انتقادات، چون احساسات کمتری داشته و بیشتر باینده دقت بوده‌اند

۱ - Moi-conscient

۲ - Kierkegaard (۱۸۱۳ - ۱۸۵۵) جاسوی شهر دانمارکی

دارای ارزش بیشتری هستند؛ مثلاً انتقادات پسیکولوگ سویسی ادوارد کلاپارد که روی سخنش بیشتر با شاگردان فروید و با معطایبه تنظیم شده چنین است: «پسیکانالیستها در نظر من چندان پسیکولوژی جلوه می کنند، چشم آنها در تلبیکی می بیند و این مسلماً امتیاز بزرگی است، زیرا، یقیناً در زیر زمین های ضمیر فوقانی ما، مانند تیر گیهای يك روح اولیه، حوادث بسیاری میگذرد و پسیکانالیستها بسیاری از نسبتها و واقعیاتی را که از نظر سایر پسیکولوگها دور مانده بود کشف کرده اند، ولی این امتیاز يك عیب هم دارد؛ و آن اینکه پسیکانالیستها چون، شب عادت می کنند، اغلب از تحمل نور، و تشریح مستدرکات خود بوضوح و با يك شکل عقلانی و قانع کننده برای کسانی که مانند خودشان قبلاً متقاعد نشده اند، عاجز می مانند، به علاوه آنها استعداد تشخیص ودقت را نیز از دست داده اند و به خوبی نمی توانند بین يك فرض عجیب و غریب و يك استنتاج صحیح فرق بپند.» (Archives de psychologie جلد XXI، صفحات ۳۵۸-۳۵۹)

از قضایای فرویدیسم آنها، که بیش از همه تولید مخالفت های شدید کرده اند، توسعه موضوعات جنسی، عقیده به میل جنسی طفولیت، کمپلکس اودیپ و سبولیسم رؤیا است.

ولی تازاهیت ضمیر مخفی در حیوة انسانی بشر، ایده واپس زدگی، و نقش مهم امپال در رؤیا، و جنسیت در ظهور نوزدها، و طفولیت در تشکیل کاراکتر، سهلتر مورد قبول واقع میشود.

اصولاً بدون توجه به جزئیات این کشمکشها، باید پذیرفت که ایده های فروید اغلب بالحن زننده و لغات عجیبی بیان شده است؛ و استاد قدرت تصور عجیب خود را گاه با غراق می کشاند و همیشه نیز علت قانع کننده ای برای الهامات غیر عادی خود ابراز نمی کند؛ باضاه، مثل موقعی که ملاحظاتی مربوط به نوزده ها و متعریفین رایه عادی ترین موجودات نیز منسوب می دارد که آنرا خیلی زود قضیه ای را عمومیت می دهد و در نتیجه تمام نظریات وی شخص را فوراً قانع نمی سازد.

ولی نمی توان انکار کرد که این کاوش جسورانه ضمیر مخفی در خصوص ماهیت بشر، نظریات تازه ای با يك اصالت شری و جالب بیان آورده است. در هر صورت تزه های فروید محرك توجه و کنجکاوی و هکراست، ارزش اساسی آثار فروید مطمئناً از اینجهته است که نیروی دکائی را بشدت تحریک میکنند.

بجا است قطعه دیگری از نوشته های کلاپارد را در اینجا نقل کنیم: «آثار فروید در نتیجه تازگی ایده هایی که با الهام می کند و در اثر سرشاری خود یکی از مهمترین حوادث تاریخ علوم روحی است.» توماس مان امیدوار است که فرویدیسم به ایجاد يك «محیط انسانی عاقلتر و آزادتر» کمک

خواهد کرد .



آیا نسبت دادن بعض ارزشهای اخلاقی به چنین فلسفه «مخالف ادب» غیرعادی نیست ؟

فروید ، بحق ، مفتخر است از اینکه پسیکانالیز ، با امتداد آتسار کوپرنیک و داروین بشر را متواضع می کند . بشر مدتها خود را مسائند موجودی فرشته آسا ، که در مرکز کائنات جای دارد ، می نگریست . در حالیکه وی در سیاره حقیری ساکن است و حیوانی است که کمی تعول پذیرفته و ضمیر مخفی او ملو از انواع تمایلات خشن است . در اینصورت اخلاقاً بهتر نیست که با رعایت شرایط انسانی ، از خودخواهی و دروغ صرف نظر شود ؟

فروید طریق دیدار واقعیت را بدون توهم و آنطور که هست ، و سخن گفتن بدون ریاکاری و شرم دروغن از تمام واقعیات جنسی را ، که مشروعیت ناشی از خرافات قدیمی مدتها موجب جلوگیری از ملاحظه و بررسی آن بود ، بیا می آموزد . و درایشمورد نیز ما را به عملی ساختن این فضیلت مشخصه روحیه مدون ، یعنی احترام به حقیقت ، دعوت میکند .

فروید با بنایی خالی از خشم و یاکارانه ، سر نوشت زنان و مردانی را که مغلوب مقتضات جنسی ، و حتی قربانی انحرافات تأثر آور هستند ، شرح داده و ما را به يك مهر بانی عفو آمیز نسبت به موجودات بیچاره ای ، که جنبه های غیرعادی آنان ، ناموقه ای که قصوری نسبت به سایرین مرتکب نشده اند فقط مربوط به خود آنها است - دعوت می کند .

فرویدیسم ، با تبرئه حیوة جنسی و تائید و غایفه کمک متقابل که موجب رابطه ما با سایرین است ، اگر خوب درك شود می تواند در استقرار اصل اخلاقی عشق آزاد کمک موثری باشد . در اثنای قرون متعادی ، در محافل مختلف فشار تحقیرات بی انصافانه «مردان گناهکار» و «زنان گناهکار»ی را که تنها تقصیر آنها تسلیم به نیرومندترین غزائز بود ، میان خود خرد می ساخت . ولی فرویدیسم این تحقیرات را می تواند از بین ببرد . هنگامی که دو موجود ، یکدیگر را مجذوب می سازند ، و عشق آنها بدیگری صدمه نمی زند ، می توانند بدون تردید ، یکدیگر را با تمام جسم و قلب دوست داشته باشند ، آنها حق دارند برای بدن خود همه نوع لذت جنسی و برای قلب خود همه گونه حظ روحی فراهم کنند . و فقط بهمین دلیل قاطع که موجب لطمه به کسی نیستند ، هیچکس محق به محکومیت و حتی مضایقت آنها نیست .

زندگی و آثار فروید ..... ۱۹۴

بالاخره انسانها ؛ در يك گذشته نزدیک می بایست ؛ و در سراسر آینده  
باید، دعوت به صلح ؛ دعوت به آشتی تمام ملتها ؛ دعوت به حفظ يك فرهنگ  
وسیع بین المللی ؛ دعوت پر شورى را که در اثنای چنگ اول این متفکر یهودی اطریشی  
برای تمام اهالی جهان متمدن می فرستاد- و خود در تبعید ؛ در اولین روز های  
يك کشتار جدید و خونینتر از جهان رفت - بگوش گیرند .

## بجا است قبل از مطالعه ، اغلاط کتاب بنابر فهرست

### ذیل تصحیح شود

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶	۱۲	تسخر	تخیر
۶	۱۱	قرار دهد	قرار میدهد
۷	۲	بیوگرافیهای طپیان	بیوگرافیهای پزشکان
۸	۸	علاوه از	علاوه بر
۱۳	۱۸	نامیده	نامید
۱۵	۲۷	احتیاع	احتیاج
۱۶	۱۶	فرار در بیماری	فرار نه بیماری
۱۷	۳	ایبدو	ایبدو ( این کلمه در اکثر صفحات غلط چسبیده شده است )
۱۷	۵	بارسیم	نارسیم
۱۷	۱۹	گراویا	گراویا
۱۷	۲۷	کرد	می کرد
۱۸	۲۴	فزیسین فیلسوف	فزیسین - فیلوزوف
۳۷	۲۴	تغیر	تغییر
۳۷	۲۷	ژوکات	ژوکاست
۴۸	۲۱	مزور فراموش	مزور را فراموش
۴۹	۶	Hnr	Hnr
۴۹	۱۶	عجب اینست	عجب ایست
۴۹	۲۷	سبولیک	سبولیک
۵۰	۲۶	فرستاده	مفرستند
۵۲	۲۵	منقلت	منقلب
۵۷	۱	Paranoïaque	Paranoïaque
۶۲	زیر نویس	نطفه شناسی	حنین شناسی
۷۸	۸	بست می کنیم	بشت می کنیم
۸۱	۲۶	طلب حقوق	طلب حقوقی
۸۲	۱۹	ولی خود	ولی وجود
۸۲	۲۱	عزوبیت	عزوبت
۸۴	زیر نویس	Fctichisme	Fétichisme
۸۵	۲	« پاریلست »	« پاریست »

صفحة	سطر	غلط	صحیح
۸۷	۷	نشان می دهد	نشان می دهند
۸۸	۵	مجتمعا	مجتبلا
۸۸	۱۴	بی تربیتی	بی تربیتی
۸۸	۱۹	نور و پالت	نور و پات
۸۸	۲۴	«	«
۸۹	۲۹	مرضی ۳ مشرک	مرضی مشترک ۴
۸۹	۲۹	موارد کمی	موارد یکی
۹۰	۲۵	برای تحقیق	برای تحقق
۹۰	دیر نویس	داخل رون	داخل روان
۹۱	۱۴	آن مسئله	این مسئله
۹۱	۲۰	دخالت داشه	دخالت داشته است
۹۱	۲۷	درمی طرق	درپی طرق
۹۲	۱	متمايل	سایل
۹۲	۱۴	و وسیله	وسيله
۹۲	زیر نویس	Insest	inceste
۹۹	۱۰	مهمی	موثری
۱۰۷	۱۲	نتیجه ، در	در نتیجه
۱۰۸	۱۹	تربیتی	تربیتی
۱۱۱	زیر نویس	مجرای پول	مجرای پول
۱۱۲	۴	رنج	رنج
۱۱۶	۱۵	تعاط ناراك	«عاط ناريك
۱۱۸	۹	ادار	ادار
۱۲۱	۴	که از امروز	که امروز
۱۳۲	۱	مراجه	مواجه
۱۳۸	۲۰	بدوین ترین	بدوی ترین
۱۵۰	۵	اسب درعین ...	است و درعین ...
۱۷۹	۲۲	که از امدیشه	از امدیشه
۱۸۲	۹	مردم آنرا	مردم آنرا



